

دموکراسی زیرسایه
بمب افکنها!

پاسخ های در خود تامل
به پرسش های حائز
اهمیت

ازنامه های رسیده

تئوری انقلابی بازتاب پراتیک انقلابی است!

باز هم در رابطه با اعدام!

رفیقی از جنبش کمونیستی ایران می نویسد: در مورد بحثهای اخیر که در نشریه کار درباره اعدام منتشر شده می خواستم بگویم که به نظر من اعدام در جامعه سرمایه داری تنها سرپوش گذاشتن بر مشکلات اجتماعی است بدون اینکه کمکی به حل ریشه ای آنها بنماید. اما آیا فردای پیروزی انقلاب سوسیالیستی و تحت دیکتاتوری پرولتاریا مجازات اعدام لغو خواهد شد؟ هرگز. لغو اعدام تنها در جامعه کمونیستی که در آن تمام طبقات زوال یافته اند و کسی نیازی به جنایت نمی بیند ممکن است. در چنین جامعه ای با مجرمان بمثابه بیمار رفتار خواهد شد. اما تا آن زمان باید دیکتاتوری بقیه در صفحه هفتم

ندای سرخ: "جنبش رنگین کمان" (به نقل از "به سوی انقلاب" - شماره ۹ - ششم مرداد ۱۳۸۸) می خوانیم:

" پس باید جنبشی را سازمان داد که تمامی مجامع و جمعیتها را در مبارزات کنونی درگیر سازد و ما را از تک بُعدی گرایی رها کرده و فراگیر شود. چنین جنبشی - برخلاف انقلاب ۵۷ - نباید به بهانه "وحدت کلمه" محدود شده و سانسور گردد. تجلی تفاوتها و ابراز آزادانه نظرات متفاوت و اصرار بر اهداف متنوع، و پیروی از رهبرانی متعدد و اقداماتی
بقیه در صفحه دوم

جنبش توده ای ضد نظام حاکم در ایران که پس از تقلبهای انتخاباتی و با شرکت میلیونها انسان شروع شد و نشاط فراوانی از خود نشان داد، زمینه را برای ارائه ی نظرات مختلف بیرامون ماهیت این جنبش و تاکتیک نیروهای سیاسی در قبال آن فراهم ساخت. اما افسوس که برخی از ارائه دهنده گان این نظرات که در تظاهرات هم شرکت فعال داشتند، راه دیالکتیکی و علمی را در برخورد به آن در پیش نگرفته و به ایجاد اغتشاش فکری دامن زدند. در زیر به بررسی پاره ای از این نظرات می پردازیم:

۱- یکی از این نظرات طرح خصلت "رنگین کمان"ی این جنبش است که گویا از خصلتهای ویژه آن می باشد. در پیام پنجم

وحشت رژیم و اردوگاههای مرگ!

روز سه شنبه ۶ مرداد نیروهای مسلح عراقی پس از عقب نشینی نیروهای اشغال گرامریکا از شهرهای عراق، برای به دست گرفتن کنترل امور اردوگاه اشرف مجاهدین خلق، وارد این اردوگاه شدند و با مقاومت نیروهای مجاهد روبه روگشتند که به مخالفت با ورود نیروهای عراقی پرداخته بودند. نیروهای عراقی به طور وحشیانه ای بیش از ۱۰ نفر را کشته، صدها نفر را زخمی نموده و ۳۶ نفر را به اسارت گرفته و هم اکنون برخی از آنها در خطر عودت به ایران قرار دارند. دولت عراق حتا از ورود امکانات پزشکی به زخمیها جلوگیری کرده بقیه در صفحه هشتم

رژیم را برملا می کنند، بلکه خود دست اندرکاران آن نیز اجبارا و به دلیل منافعی که دارند، لب به سخن گشوده اند تا به خیال خود مانع از فروپاشی جمهوری اسلامی گردند. این تلاشی مذبوحانه است. چراکه اکنون لرزه های جان کندن و بی اعتباری هیئت حاکمه در تمامی ابعاد آن، نمایان شده است. مهدی کروبی یکی از نامزدهای بازنده ی این انتخابات، در ۹ تیرماه از مردم طلب عفو می کند و می گوید: «از مردم ایران عذرخواهی می کنم؛ هم به خاطر چندین ماه اصرار و ابرام برای حضور در انتخابات ریاست جمهوری... باید اذعان کنم که مردم بقیه در صفحه ششم

حاکمان جمهوری اسلامی که پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ در کمال ناباوری خود و با دست یاری امپریالیستها برسری قدرت نشستند، طولی نکشید که فهمیدند برای حفظ قدرت باید دست به ترور، شکنجه و اعدام مخالفان بزنند و این روش را در ۳۰ سال اخیر حتا یک روز هم کنار نگذاشته اند. اردوگاههای شکنجه و مرگ آنها زبان زد تمامی مردم ایران و جهان است. اما امسال و پس از انتخابات دهمین دوره ی ریاست جمهوری در ۲۲ خردادماه ۸۸ و بروز کلان تقلب انتخاباتی و متعاقب آن اعمال خشونتهای بربرمنشانه نسبت به معترضان، این بار دیگر تنها مردم نیستند که جنایات

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



تئوری . بقیه از صفحه اول

مستقلانه به اموری خواهد بود که به استحکامش خواهد انجامید. نمونه ای از یک جامعه دموکراتیک خواهد بود و مبارزاتش برای رسیدن به آزادی از بند استبداد و دیکتاتوری و ارتجاع متحد و یک پارچه خواهد گشت. سمبل و نماد این اتحاد هم به زیبایی و نوید یک "رنگین کمان" اتحادی است مردمی که در بطن جامعه شکل گرفته و خواهد گرفت. جنبش تعداد انگشت شماری از نخبگان نیست که بتواند در یک جبهه و یا ائتلاف سیاسی بگنجد. اما پوپولیستی و دافع نخبگان نیز نبوده، چراکه تمامی گروهها و احزاب، آزادی تبلیغ و فعالیت و عضوگیری و سازماندهی در آن دارند."

و یا در پیام ششم ندای سرخ - بخش اول - در بسوی انقلاب شماره ۱۰، ۸ مرداد تحت عنوان "نمونه زنده جنبش رنگین کمان آمده است :

"جنبش رنگین کمان... دارای تنوع درخواستی ها و اهداف و تعدد مراکز رهبری است... اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان متحدانه در حال مبارزه با دیکتاتوری و کودتاچیان هستند... اما عده ای می خواهند... که باید تنوعها را کنار گذاشته و فقط زیر رهبری و پرچم جنبش سبز برویم..."

نویسنده گان این نشریه به جای ارائه ی آلترناتیو انقلابی در مقابل "جنبش سبز" و دفاع صریح از جنبش مردمی ضد نظام، تاکتیک دفاع از وضع موجود را تبلیغ می کند که "جنبش رنگین کمان است" و گویا این از ویژه گیهای آن می باشد که تا به حال هم وجود نداشته است! این ارزیابی باقی ماندن در سطح مسائل را تبلیغ می کند.

ناگفته پیداست که در هر جامعه ی طبقاتی و مشخصا در جامعه ی سرمایه داری، هر طبقه یاقشری اجتماعی درجست و جوی تامین منافع خود است. در این میان تنها جنبش طبقه کارگر است که مدافع منافع کل استثمار شده گان و ستم دیده گان جامعه است و از تنگ

نظری بدور می باشد. در عین حال در جنبشهای اجتماعی نظیر جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانش جویان، جنبش معلمان، جنبش ملی با خواستههای مشخص مترقی و یا انقلابی نیز ضرورتا "وحدت کلمه" وجود ندارد - هر چند که ممکن است بر سر یک یا چند نکته، به وحدت کلمه برسند. پس رنگین کمانی ویژه گی این جنبش نیست! به طریق اولی جنبشهای مترقی و انقلابی، به درجات مختلف بانظام حاکم مرز بندی داشته و با حرکتهای ارتجاعی نظیر "جنبش سبز" در یک جانی گنجد. پس به طور کلی جنبشهای فراگیر توده ای ضرورتا "رنگین کمان" هستند. اما ستودن این جنبش در سطح رنگین کمان کافیه نیست. باید آن را به جنبش عمقی و دارای خواستههای واحد مترقی و انقلابی تبدیل نمود. جنبشهای توده ای در صورتی که رهبری پرولتاریا را بپذیرند، بنا بر شواهد متعدد تاریخی می توانند به خواستههای خود برسند. در حالی که با فعالیت جداگانه قادر به تحقق آن خواستهها نمی شوند. جنبش توده ای اخیر یک نمونه از آن است که اگر تنها به رنگین کمان بودن خود قناعت کند، راه به جای دوری نخواهد برد. به علاوه، در سال ۵۷ نیز جنبش ضد سلطنتی مردم، مرکب از افسار و طبقات مختلفی بود که در آن چندین خط سیاسی موجود بود و لذا رنگین کمان بود: نظیر مدافعان جمهوری اسلامی با یا بدون پیشوند یا پسوند دموکراتیک، مدافعان جمهوری، مدافعان جمهوری دموکراتیک خلق، مخالفان دیکتاتوری شاه و مدافعان سلطنت مشروطه. اکثر مدافعان این آلترناتیو ها به دلیل ضعف شان قادر به دفاع و تحقق آلترناتیو خود نشده و با هجوم جنبش اسلامی حامی سرمایه داران و مورحمایت امپریالیستها که قوی ترین آلترناتیو بود، به حاشیه رانده شدند. آن گاه و پس از پیروزی انقلاب و غصب قدرت توسط بورژوازی به رهبری خمینی، "وحدت کلمه" توسط وی جهت به انحصار کامل در آوردن قدرت پیش کشیده شد. در حالی که قبل از پیروزی انقلاب حیلہ گری را تا بدان جا رساند که گفت: "کمونیستها هم بیابند!"

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ یک بار دیگر نشان داد که جنبش همه گانی را آن جریان یا جریاناتی طبقاتی می توانند به سود خود ضبط کنند که از نفوذ و یا امکانات بیشتری در برخورداری از حمایت توده ها بهره مند شوند. این قاعده امروز نیز باتمامی قوتش باقی است. شکستن "استبداد و دیکتاتوری و ارتجاع به

طور متحد و یک پارچه" با حضور "جنبش سبز" که دربرگیرنده ی طیفهای گوناگون سرمایه داری در قدرت و یا دراپوزیسیون می باشد، افتادن به آرزوهای تحقق نا پذیر است. امروز تنها و تنها رهبری طبقه کارگر و حزب پیشاهنگ آن بر جنبشهای توده ای تضمین کننده ی تحقق خواست توده ها می باشد. به دیگر سخن وحدت کارگران و زحمت کشان تحت هدایت جنبش کمونیستی (که هنوز متاسفانه قادر به متحد کردن خود نشده و ضرورت عاجل وحدت آن شدیداً مطرح است)، تضمینی است جدی برای پیشروی جنبش و پایان دادن به نظام جمهوری اسلامی ایران و استقرار جامعه سوسیالیستی انقلابی و پیشرو. مگر در انقلاب بهمن ۵۷، به دلیل ضعف نیروهای پرولتری، استبداد مذهبی جای استبداد سلطنتی را نگرفت؟ تاچه اندازه "جنبش سبز" و گرداننده گان آن، که در تمامی جنایات جمهوری اسلامی و بعضاً در نظام سلطنتی مستقیم و غیر مستقیم شرکت داشته و صدای شان در نیامده است، و همان طور که در پیام ششم ندای سرخ می خوانیم از هم اکنون انحصار طلبی را پیشه کرده اند، قادر به مبارزه با استبداد حاکم می باشند. "چاقو دسته اش را نمی بُرد؟ آیا مثلاً در جنبش اخیر می بایستی برخورد انتقادی به "سبزها" را سانسور می کردیم، چون که هر کس برنامه خود را دارد و ما هم تنوع طلب هستیم؟! و یا ضروری بود به افشای سازش کاری آنها در میان توده های شرکت کننده در جنبش می پرداختیم؟ و عواقب سیاست آنان را بازگو می نمودیم!

به همین علت آموزگاران برجسته ی پرولتاریا تحلیل طبقاتی از شرایط مشخص هر جامعه را برای رسیدن به درک و سیاست درست مطرح کرده اند: **"دشمنان ما کیستند؟ دوستان ما کدامند؟ این مسئله ای است که برای انقلاب دارای اهمیت درجه اول می باشد. علت اصلی ای که کلیه مبارزات انقلابی گذشته چین به دست آوردهای ناچیز رسیدند، این بود که احزاب انقلابی نتوانستند با دوستان حقیقی خود برای حمله به دشمنان واقعی متحد شوند..." (مائو - تحلیل طبقاتی جامعه چین - مارس ۱۹۲۶ - منتخب آثار - جلد یکم - ص ۱۵). به علاوه اگر در انقلاب دموکراتیک نوین چین حزب کمونیست به صورتی**

رفرم انقلاب نمی آفریند، روند انقلاب را تسریع می کند!



سرمایه داری اگر بورژوازی به مثابه اقلیت کوچکی از جامعه از طریق انتخابات نوع پارلمانی تلاش می کند تا خود را در انظار مردم محق و قانونی جلوه دهد، در جامعه سوسیالیستی طبقه کارگر در اتحاد با زحمت کشان، اکثریت عظیم جامعه را تشکیل می دهند که بر اساس انتخابات نوع شورائی که پیش رفته ترین نوع انتخابات دموکراتیک در جوامع طبقاتی است، قدرت شورائی را مستقر کرده و با انحلال نیروهای سرکوب گر و با تکیه به کارگران و زحمت کشان مسلح (میلیس توده ای) می کوشد تا مانع از برگشت مجدد بورژوازی به قدرت گردد.

بدین ترتیب در هرم قدرت در جوامع طبقاتی، اگر در دوران برده داری قدرت مطلقه در نوک هرم جای داشت و فاصله ای بزرگ بین حاکمان و محکومان بود، این نوک هرچه از آن جامعه فاصله گرفته شد تیزی خود را در نظامهای طبقاتی مختلف به علت مبارزات انقلابی نوده های تحت استثمار و ستم تدریجا از دست داده و در دوران حاکمیت پرولتاریا ما با هرم ناقصی روبه رو هستیم که در آن نوکی وجود نداشته و سطح بالائی هرم ناقص قدرت به سطح پائینی آن، که همانا حضور توده های وسیع مردم می باشد، بسیار نزدیک می گردد. دیکتاتوری پرولتاریا با براندازی نظام مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله و تبدیل آن به مالکیت کل جامعه، وسیع ترین دموکراسی را برای اکثریت عظیم ساکنان غیراستثمارگریک کشور فراهم می کند تا در هدایت امور دخالت کنند و تنها بر مبنای استثمارگر و توطئه گر، که درصد براندازی نظام سوسیالیستی باشند، دیکتاتوری اعمال می گردد.

در این جا نویسنده گان خوش خیالانه و بدون در نظر گرفتن جنگ طبقاتی، بانفی ساختارهرمی قدرت، تحت عنوان دفاع از دموکراسی، دیکتاتوری پرولتاریا را زیر علامت سؤال می برند. این موضع در عمل به نفع مدافعان «انقلاب همه گانی» تمام می شود که دموکراسی فوق طبقاتی را جار می زنند. دموکراسی ای که وجود خارجی نداشته و تنها بورژوازی می تواند از آن سودبرده، به قدرت رسیده و دیکتاتوری خود را در اشکال مختلف مستقر سازد!

شاید بی مناسبت نباشد که یک بار دیگر تاکید کنیم که در تاریخ جوامع طبقاتی در جهان در دوران گذار از فئودالیسم به سرمایه داری و از سرمایه داری به سوسیالیسم دو نوع انقلاب اجتماعی و زیربنائی وجود داشته

حزب کمونیست و رنجبران و ... و دیگری به دنبال شراکت در "مجلس موسسان" بورژوازی است (احزاب حکما).

اگر این نویسنده گان کمی به خود زحمت مراجعه به سایت حزب رنجبران را داده و فقط دو اعلامیه یک صفحه ای ۲۵ و ۲۸ خرداد ۱۳۸۸ حزب رنجبران ایران را در رابطه با جنبشی که پس از تقلبهای انتخاباتی در ایران آغاز شد، می خواندند، به خود اجازه ی نوشتن چنان ادعائی را نمی دادند. و اگر بیشتر مایل بودند که مواضع حزب رنجبران را بدانند، می توانستند به سایت حزب رجوع کرده و برنامه مصوب کنگره سوم حزب را مطالعه کنند و در نقد آن حکمی صادر نمایند تا تیر در تاریکی رها نساخته و مشخص حرف زده باشند و نه این که کورکورانه به دنبال نقد نظراتی باشند که حزب ما بیش از دو دهه است آنها را کنار گذاشته است.

و اما، «ساختارهرمی قدرت» اتفاقی و من درآوردی نیست و ناشی از مناسباتی است که بین طبقات مختلف جامعه وجود دارد. مادام که مالکیت بر وسایل تولید و مبادله در دست طبقه ای متمرکز است که به استثمار کارگران و زحمت کشان می پردازد و این مناسبات را آنها باید با چنگ و دندان حفظ نمایند؛ و حتا در صورت پیروزی انقلاب پرولتری این مناسبات یک روزه از بین نمی روند، انحصار قدرت یک اجبار مطابق با بنیاد نظام انحصاری مالکیت بر تولید حاکم در آن جامعه است. در جامعه سرمایه داری بورژوازی به کمک دستگاه سرکوب و پارلمانتاریسم در راس هرم قدرت می نشیند تا منافع طبقه ی کوچک استثمارگر و ستم گر خود را تامین و تداوم بخشد. در دوران فئودالیسم نیز پادشاهان به طور فردی و یا با تشکیل شورای سلطنتی و باز هم به کمک نیروی مسلح به دفاع از آن نظام و اعمال استبداد به مردم، می پرداختند. زمانی هم که انقلاب پرولتری صورت گیرد، طبقه کارگر برای محو مناسبات استثمارگری سرمایه داری در راس قدرت قرار می گیرد تا آن مناسبات را برای همیشه از جامعه جهانی حذف نماید (و با گذار به جامعه کمونیستی و زوال طبقات، دیگر دولت وسیله ی سرکوب یک طبقه نشده و به جای حکومت بر مردم حکومت بر اشیاء یا بهتر است گفته شود اداره اشیاء را انجام خواهد داد). اما، در جامعه

تاکتیکی با جناحی از بورژوازی چین (بورژوازی متوسط) متحد شده بود، این بدان دلیل بود که اینان "سه اصل خلق" احترام به حقوق کارگران و دهقانان، اتحاد با حزب کمونیست و دوستی با دولت سوسیالیستی شوروی) را پذیرفتند و حزب کمونیست چین بزرگ ترین قدرت در مبارزه علیه امپریالیسم، فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور بود. آیا در "جنبش رنگین کمان"، "جنبش سبز" ها، کوچک ترین تمایلی به احترام به حقوق کارگران و زحمت کشان و اتحاد با کمونیستها داشته و حتا در مخیله شان خطور کرده بودند؟

نویسنده گان "بسوی انقلاب" با طرح تئوری "جنبش رنگین کمان" عکسبرداری مکانیکی از واقعیت عینی می کنند که تحلیلی انقلابی نمی تواند باشد. شرکت جناحی از بورژوازی حاکم در جنبش اعتراضی مردم علیه دیکتاتوری افسارگسیخته ی حاکمان در جریان انتخابات دهمین ریاست جمهوری، استفاده از اعتراضات مردم جهت غلبه بر رقیب حاکم است و نه به خاطر دفاع از اصول دموکراتیک! "رنگین کمان" تنها در رابطه با مردمی که مخالف کل نظام جمهوری اسلامی حامی سرمایه داران هستند، می تواند معنا یابد و تازه در چنین حالتی نیز باید تلاش نمود تا همه به گرد خط انقلابی پرولتاریا متحد و متشکل شوند و نه در تجمعی قرار بگیرند که حامیان نظام جمهوری اسلامی و مخالفان آن هستند!

۲- در همین شماره "بسوی انقلاب" و در سرمقاله آن "شرایط انقلابی و آلترناتیو کمونیستی (۳)"، نویسنده گان دچار نادقتی حیرت انگیزی در نقد نظرات دیگر نیروهای سیاسی شده و روش "تقدیرای نقد و شایعه پراکنی" و نه "نقد برای اصلاح" را نا آگاهانه و یا آگاهانه پیشه کرده اند. چنین نقدی - اگر بتوان آن را نقد نامید - از بنیاد ذهنی گریانه است. توجه کنیم:

"دروحه اول می بینیم که کلیه مدعیان احزاب "کمونیستی" و "کارگری" به بهانه های مختلف هدف خود را شراکت در ساختارهای هرمی قدرت قراردادده اند. یکی به بهانه "انقلاب دومرحله ای". در این خیزش انقلابی به دنبال بخش "انقلابی" بورژوازی می گردد تا با اتحاد ایشان بتواند "جمهوری دموکراتیک نوین" را مستقر سازد (

تضاد شدید درون هیئت حاکمه ناقوس احتضار رژیم اسلامی است!



است: انقلاب بورژوا - دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی. این انقلابات چون زیربنائی هستند برچیدن مناسبات استثماری کهن را مدنظر دارند. درحالی که مثلاً انقلابات ملی ضد استعماری، ضد امپریالیستی و ضد استبدادی صرفاً انقلابات روبنائی هستند که به تغییر شیوه تولید و مناسبات طبقاتی در جامعه منجر نمی شوند. در جامعه ماقبل سرمایه داری، خصلت دموکراتیک بودن انقلاب به معنای نفی مناسبات استثماری و استبدادی ماقبل سرمایه داری است که وظیفه ی اساسی اش در آوردن دهقانان از یوغ استثمار و ستم فئودالی و استقرار دموکراسی بورژوائی می باشد که بیان گردیکتاتوری و حاکمیت بورژوازی است. در جامعه سرمایه داری براندازی مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله و نظام استثماری کارمزدی به انقلاب خصلت سوسیالیستی می دهد که به معنای براندازی نظام مالکیت خصوصی و استثمار کارمزدی است و قرار گرفتن طبقه کارگر در راس جامعه و کشاندن هرچه بیشتر اکثریت کارگر و زحمت کش جامعه برای گرفتن امر هدایت کشور به دست خودشان.

اما از نظر تاریخی، پس از آن که سرمایه داری در کشورهای پیشرفته صنعتی با تمرکز سرمایه در دست انحصارات بزرگ مالی - ملی و فراملی - دست به تجاوز باز هم وحشیانه تر به کشورهای عقب مانده ی جهان زده و کوشیده است تا بورژوازی این کشورها را به خود وابسته نماید، و در شرایطی که با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ پرولتاریا در روسیه، طبقه کارگر جهانی موفق به ایجاد قطب انقلابی خود شد که مدافع رهائی ملل تحت ستم جهان از زیویغ استثمار و امپریالیسم بود، بورژوازی کشورهای عقب مانده اساساً هرچه بیشتر خصلت وابسته گی خود به سرمایه داری جهانی و دفاع از ارتجاع فئودالی را حفظ کرد. در نتیجه، پایان دادن به استثمار و ستم فئودالی (به جز برخی استثنائات) و استقرار دموکراسی از نظر تاریخی به وظیفه ی پرولتاریا تبدیل شد. بنابراین انقلاب دموکراتیک نوین نیز، انقلابی است با خصلت بورژوائی که نظام استثماری ماقبل سرمایه داری را از بیخ و بن برمی کند. در عین حال این انقلابی است که شرایط را برای گذار بلاواسطه به سوسیالیسم حل می کند، چراکه پرولتاریا در راس انقلاب قرار دارد و در جریان تحقق انقلاب دموکراتیک نوین بورژوازی بزرگ وابسته به امپریالیسم را سرنگون می سازد و از آنها خلع ید به عمل می آورد.

به تغییرات فرهنگی از طریق سازمانهای غیردولتی می اندیشند که با پیشروی تدریجی و فتح سنگر به سنگر موفق به فتح قلعه قدرت و اعمال سیاستهای مورد نظرشان بشوند... هر دو نظریات در ایجاد تغییرات بنیادی و ماهوی پس از کسب قدرت دولتی باناکامی مواجه شده اند... بنابراین تنها عاملی که میتواند تغییرات بنیادی به بار آورد اقتصاد است... دقیقاً از این رو است که تاکید اساسی ما بر پیشبرد تغییرات و تحولات اقتصادی در انقلابات است... لازم است راه حل منطقی برای این مسئله پیشنهاد شود... بیانید بجای اینکه وقت و انرژی را برای کشف ماهیت دیگران به کار ببریم بر اهداف و آرمانهای خود تمرکز دهیم... بیانید این مسئله را بشکافیم که عمل مستقیم چیست؟ چگونه می توانیم شعاریمان را داخل مردمی که در خیابان الله اکبر می گویند ببریم...؟

نظر س. شایان ربطی به نظریه کمونیسم علمی در رابطه با انقلاب در جوامع مختلف ندارد. بر اساس تئوری کمونیسم علمی "انقلاب عملی است قهرآمیز که بدان وسیله یک طبقه طبقه دیگری را سرنگون می سازد" (مانو). توجه کنیم که یک طبقه و نه صرفاً یک حزب یا سازمان سیاسی دست به این تغییر تاریخی می زند. این سرنگونی نیز در کلیه ی عرصه های جهان بینی، اقتصاد، سیاست، تشکیلات، شیوه تفکر و عمل، شیوه رهبری، فرهنگ، قوه های قهریه و مقننه و قضائیه و غیره و غیره حاکم بر جامعه باید مکرراً صورت گیرد تا بازگشت به عقب و شکست انقلاب ناممکن شود. در میان پراتیکهای مختلف اجتماعی نیز طبق آموزش کمونیسم علمی مبارزه طبقاتی موتور اصلی هدایت جوامع طبقاتی به

پیش است (مارکس). پس از یک سو حوزه های مختلف پراتیک اجتماعی از هم دیگر مجزا نیستند و روی هم تاثیر متقابل دارند و از طرف دیگر وظیفه انسانهایی که متعهد به انجام تغییرات بنیادی در جامعه هستند، این است که به این تاثیر و تاثرات به صورت خطی نگاه نکرده و عناصر اصلی و یاعده تاثیر گذار را از فرعی و غیر عمده جدانموده و مقام هر کدام از این عوامل را در انجام تغییرات در هر برهه ای از زمان و مکان و برونیا داشتن تضادها ی موجود دقیقاً بشناسند.

تاریخ چند هزار ساله ی بشر به مثابه یک قانون مندی پایدار نشان داده است که صرفاً با تغییر فرهنگ و یا با تغییر اقتصاد در کشوری، انقلابی اجتماعی خود به

پرولتاریا درگام بعدی تدریجاً با سرمایه های متوسط و کوچک نیز خط کشی می کند و با خلع ید از بورژوازی، تلاش می کند تا جامعه را به سوی سوسیالیسم هدایت کرده و مقاومت بقایای بورژوازی، خرده بورژوازی و ضدانقلاب را درهم شکند. این واقعیت را تاریخ مبارزات انقلابی کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال در قرن گذشته نشان داد و فقط مثنی تروتسکیست و شبه تروتسکیست، که از درک «انقلاب دومرحله ای» توسط پرولتاریا برای رهانیدن توده های تحت استثمار و ستم فئودالی عاجزند، این انقلابات را نفی می نمایند. درحالی که نفی این انقلاب تحت رهبری پرولتاریا به معنای آزادگذاشتن و حتاکمک به بورژوازی است در استقرار دیکتاتوری بورژوائی! در ایران نیز پس از صدسال تلاش برای تحقق انقلاب بورژوا - دموکراتیک، بالاخره بورژوازی وابسته توانست در دهه ی ۱۳۴۰ و پس از اصلاحات ارضی فرمایشی و از بالا، در راس قدرت حاکمه قرار گرفته و به بسط و توسعه ی مناسبات سرمایه داری پردازد، بدون این که قادر شود بقایای مناسبات فئودالی را در زیرینا و روبنا از بین ببرد. اکنون و علارغم این که برخی تکالیف دموکراتیک هم چنان باقی مانده اند و بورژوازی نه تنها در ایران بلکه در تمامی کشورهای جهان و به ویژه کشورهای پیرامونی قادر و حاضر به انجام دادن این تکالیف نیست چون که اتهاماتش نیروهای ارتجاعی هستند، پرولتاریای پیروز در انقلاب سوسیالیستی می تواند مقدمات این وظایف را به خصوص در عرصه ی روبنای آن جوامع در دوره ای بسیار کوتاه حل و فصل نماید و سپس مناسبات سوسیالیستی را هر چه بیشتر به پیش راند.

۳- نویسنده گان «بسیوی انقلاب» متدولوژی مارکسیستی تحلیل طبقاتی را در بررسی وضعیت ایران با دقت به کار نمی بندند. امری که به اغتشاشات فکری می تواند دامن بزند:

سهند شایان در «بسیوی انقلاب» شماره ۱۰ - ۱۴ مرداد ۱۳۸۸، طی مقاله ای به نام «ایران بر سر دوراهی» می نویسد:

" می دانیم که حوزه اصلی اجتماع فرهنگی، اقتصادی و سیاسی است. هر سه این مولفه ها بر یکدیگر تاثیر و تاثر متقابل دارند... معمولاً تغییرات سیاسی، محسوس و با حمله و مقاومت فراوان همراهند. عده ای معتقدند انجام این تغییرات بر عهده احزاب و سازمانهای انقلابی است. این عده عموماً به کسب قدرت سیاسی نظر دارند... گروه دیگری



نیروهای چپ تاحد کمی در جنبش اخیر ایران شرکت داشتند، ولی معضل پیوند و هدایت جنبشهای توده ای توسط کمونیستها و طبقه کارگردقیقا به دلیل جدائی کمونیستها از یک دیگر، هم چنان لاینحل باقی مانده است!

* * *

با چنین موضعی که در بالا آمدند، نویسنده گان "بسوی انقلاب" هرگز قادر به جمع کردن کمونیستها حول شعار "پیش بسوی ایجادحزب طبقه کارگر"، "پیش بسوی استقرار حکومت شوراهای" که به درستی مطرح می کنند، نخواهندشد. زیرا آنها از تئوری انقلابی پرولتاریا و از پراتیک جنبشهای توده ای و از جمله جنبش توده ای اخیر عمیقا نیاموخته و درک خود را از متولوژی پرولتاریا و مشخصا کمونیستها در هدایت جنبشهای توده ای بالانبرده اند. بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی به وجود نیامده و در راستای درست حرکت نخواهدکرد. بدون رهبری پرولتری، جنبشهای توده ای به کج راه سازش با طبقات غیر پرولتری کشیده شده و یا سرکوب می گردند. بنابراین، کمونیستها در هر جنبش توده ای، اعم از این که رهبری آن را در دست داشته باشند یا نه، باید شرکت کنند و سعی در بالابردن سطح آگاهی توده های شرکت کننده در آن جنبش بنمایند. اما این لازم است و نه کافی! کمونیستها بدون داشتن تشکیلات با اتوریته و فهیم که چون ماهی در آب با توده های کارگر و زحمت کش پیوند داشته و در مبارزات روزمره ی آنان فعالانه شرکت نموده و هدایت این مبارزات را به دست گرفته و به درستی به پیش ببرند، قادر به کسب اعتماد توده های کارگر و زحمت کش نخواهدشد. به این اعتبار امروز پیشروی جنبش کارگری در ابعادی قابل ملاحظه، منوط به توانائی پیشروان جنبش کارگری در ایجاد حزب واحد کمونیست در ایران می باشد. چنین حزبی اعتماد توده ها را نسبت به خود جلب خواهدکرد. زیرا توده های مبارز مردم از تفرقه و جدائی در مبارزات شدیدا نفرت دارند. چنین حزبی هرگونه فردگرایی و فرقه گرایی خرده بورژوائی را در "نخبه تراشی" باید به دور بیاندازد. چنین حزبی باید به ۱۶۰ سال جنبش آگاهانه ی کارگری به دیده ی احترام نگاه کرده و از تجارب مثبت و منفی آن بیاموزد و نه چون برخی کمونیست نماهای تازه به دوران رسیده، درکمال فخر فروشی، خود خواهانه قلم قرمز بر پیش از نیمی از تجارب پرافتخار جنبش کمونیستی و کارگری جهان (از نیمه ی دوم دهه ی ۱۹۲۰) کشیده و خود درلجنزار انواع تئوریهای من درآوردی و مشکوکی

ادعا، در پشت این ارزیابی تبدیل کارگران و زحمت کشان به جاده صاف کن قدرت گیری جناحی از بورژوازی خوابیده است. برخی دیگر از اپورتونیستها نیز در رویای رسیدن به دموکراسی بورژوائی، به طوریک جانبه به سیاست رفرمیستی و دفاع از جناحی از بورژوازی بزرگ که "جنبش سبز" را به راه انداخته است، پیوسته و به زانده ی این بخش از بورژوازی تبدیل شده اند. درحالی که گروه دیگری بازم در عرصه سیاسی و با ادعای این که اصول گرایان اسلامی در ایجادتغییر در ایران نقش بزرگی دارند، در پشت اینان سینه می زنند تا گویا "با مخالفت اصول گرایان با امپریالیسم" زمینه برای رشد جنبش کارگری فراهم شود و غیره!

آری! ایران برسر دوراهی قرار گرفته است که یکی حفظ نظام موجود به هر قیمت و در اشکال گوناگون سلطنتی، جمهوری اسلامی، جمهوری دموکراتیک اسلامی و جمهوری است. راه دیگر راه کسب قدرت توسط پرولتاریا و انجام انقلاب سوسیالیستی است. اما انجام انقلاب سوسیالیستی نیاز به داشتن شناخت دقیق از مناسبات حاکم بر جامعه، شناخت از روحیات توده ها، رسیدن به درک درست از استراتژی و تاکتیک پرولتاریا در انقلاب و سازماندهی مدبرانه پیشروان و خودپرولتاریا دارد و غیره. این شناختها و سیاستها و سازمان یابی ها هم، آن قدر پیش پا افتاده نیستند که برای همه دست یابی به آنها روشن و آشکار باشند و یا موضع پذیرش آنها وجود داشته باشد. تنها دریک جدل علمی و منطقی و سالم نیروهای سیاسی فعال و مبارز جامعه و مشخصا کمونیستها می توان به آنها دست یافت. پیشنهاد س.شایان که هر گروهی کارخودش را بکند و دست به "عمل مستقیم" زند، پراگماتیستی و کشاندن نیروهای سیاسی کمونیست به از خودبیگانه گی بیشتر است. یک ضرب المثل فرانسوی می گوید که: از درون بحث روشنائی بیرون می زند". مبارزه ایده ئولوژیک زنده و سالم بخش مهمی از پراتیک انقلابی پرولتاریا در عرصه ی رسیدن به سیاست درست می باشد که باعث استحکام جنبش کمونیستی می گردد. هدف این مبارزات زدودن اشتباهات و ارتقاء سطح جنبش کمونیستی و منسجم تر شدن همبسته گی در این جنبش است و نه ایجاد نفاق و تفرقه و جدائی! ولی س.شایان بی تفاوتی نیروها را تبلیغ می کند. گوئی که این مباحثات در رابطه با حرکتهای اجتماعی و از جمله جنبش اعتراضی اخیر، بی هوده اند. او چنان وانمود می کند که گویا با عمل مستقیم مشکل حل می شود. درحالی که باوجودی که

خودی روی نداده است، هر چند که فرهنگ و اقتصاد در ایجاد شرایط مناسب برای رشدانقلاب تأثیری جدی دارند. این تاریخ هم چنین نشان داده است که توازن قوای طبقاتی در جوامع می تواند به دلایل گوناگون عوض شده و حاکمیت به دست طبقه ی سرنگون کننده و یا سرنگون شده بیافتد و تاریخ رشد مارپیچی خود را در جنگ بین کنش و واکنش طبقاتی ادامه می دهد که عمده تا در سیاست خود را به روشن ترین شکلی تجلی و بروز می دهد. رشد جامعه بشری خطی و راست و سیخی نبوده و پر از پیچ و خم عقب نشینی و پیشروی است. و در همین ارتباط شکست انقلاب درشوروی و چین به یک سری عوامل مختلف اساسی وابسته می باشند که مهم ترین آنها عدول از قراردادن سیاست پرولتری در مقام فرماندهی در سازمان دهی تولید و توزیع این جوامع توسط رهبری احزاب کمونیست و دولت کارگری بوده است که غلبه رویونیسم مدرن و سه جهانی که دیدگاههای سازش طبقاتی با بورژوازی می باشند بر رهبری این احزاب کمونیست زمینه ساز عدول از سیاست انقلابی پرولتاریا و برجسته ترین عامل در شکست این دو انقلاب بوده اند.

به کشورهای پیشرفته سرمایه داری نگاه کنیم. در این کشورها باوجود این که نیروهای مولده شدیدا اجتماعی شده اند و از فرهنگ بالائی برخوردار می باشند، اگر بنابه ادعای س.شایان اقتصاد تعیین کننده بود، می بایستی مناسبات متکی بر مالکیت خصوصی از بین رفته و این مناسبات نیز اجتماعی می شدند. اما از جمله به دلیل سلطه رفرمیسم و سازشکاری طبقاتی، بورژوازی هنوز در عرصه سیاسی تفوق داشته و در قدرت باقی مانده است. پس جداکردن اقتصاد از سیاست و فرهنگ و یا سیاست از اقتصاد ناخردانه است. **سیاست بیان فشرده اقتصاد است (ننین).**

و یا باوجودی که چند دهه است که در ایران مناسبات کالائی و کارمزدی جنبه غالب و استثمار ماقبل سرمایه داری جنبه ی فرعی و میرنده یافته اند، مع الوصف ماتریالیستهای مکانیکی و دگماتیک در ایران معتقدند که مناسبات بورژوائی هنوز در ایران مستقر نشده و باید تمامی کوششها را به کار بست تا مثلا بورژوازی صنعتی برمسند قدرت نشسته و شرایط مادی برای انجام انقلاب کارگری فراهم شود. درحالی که استثمار فئودالی جنبه ای کاملا فرعی یافته است. صرف نظر از نیت معتقدان این



درمقابل این اقرارهای دست و پاشکسته ی اعضای دست اول هیئت حاکمه، که درعین حال شدت تضاد بین جناحهای حاکم را به عیان نشان می دهد، مردم و خبرگزاریهایی مستقل حرف دیگری را می زنند :

خبرگزاری هرانا: " آرمان استخریان ۱۶ ساله فرزند احمد، پس از انتخابات که درسوم تیر بازداشت شد بر اثر ضربه ی وارده جان خود را از دست داد. او در اثر این ضربه ۱۷ روز به کما رفت و در بیمارستان نمازی شیراز بستری شد و پس از فوت جسد وی به صورت مشروط به خانواده اش تحویل داده شد به شرطی که از انجام هرگونه مراسم جلوگیری به عمل آورند. پدراآرمان از زندانیان سیاسی سابق ۱۰ سال در زندان بود و ۲ سال پیش فوت کرد."

"امیرجوادی لنگرودی ۲۶ ساله در محدوده ی امیرآباد در ۱۸ تیر توسط لباس شخصیها دستگیر و مورد ضرب و شتم قرار گرفت و در ۳ مرداد به خانواده اش اطلاع داده شد که بروند و جنازه اش را تحویل بگیرند."

"عبدالله مومنی سخن گوی سازمان دانش آموخته گان (ادوار تحکیم وحدت) ۴۵ روز پیش در ستاد انتخاباتی مهدی کروی بازداشت شد و مورد ضرب و شتم قرار گرفته و تعادل روانی خود را از دست داده است. او نه قدرت تکلم دارد و نه قدرت راه رفتن!"

گزارشی از اردوگاه مرگ کهریزک به نقل از یک زندانی آزاد شده : تعداد جان باخته گان قیام اخیر که در سوله و قفسهای این اردوگاه زندانی شده بودند، ۱۵ تا ۲۰ نفر می باشند. تعداد کشته شده گان در کانتینرهای فلزی اردوگاه هنوز روشن نیست. اکثر کسانی که جان باخته اند در اثر ضربه ی مغزی درگذشته اند که جنایتکاران آن را بیماری مننژیت عنوان می کردند. تجاوز جنسی، استعمال باتوم و سایر شکنجه های وحشیانه و اذیت و آزار جنسی، گرسنه گی دادن، وادار کردن زندانیان به راه رفتن روی سنگهای تیزو غیره به طور روزمره صورت می گرفتند.

احمدرضا رادان همراه معاونش عامریان، حقی فرمانده گارد و کشمیری هر ۵ شبانه برای دادن شکنجه به زندانیان به بازداشتگاه می آمدند.

کومیجانی مسئول بازداشت گاه، سرهنگ پاسدار عبدی و ۸ نفر دیگر دوشنبه و سه شنبه و پنج شنبه برای شکنجه کردن می آمدند.

سروان پاسدار زندی معاون اردوگاه مرگ با قفل مخصوصی بر سر زندانیان ضربه می زد که باعث مرگ آنان می شد.

اعلام کرد."

علی لاریجانی رئیس مجلس شورای اسلامی مقدماتا خواست تا درباره ی اتهامات تجاوز به بازداشت شده گان که در نامه کروی به رفسنجانی در ۷ مرداد قید شده بود، تحقیق شود. اما لاریجانی با احساس خطری که از این تحقیق متوجه "اصول گرایان" شده است، بلافاصله بعد پدیده ی تجاوز در زندانها را نفی نمود! ولی هر روز شمه ای از بروز این جنایت ضدبشری در رسانه های اپوزیسیون رژیم و حتا توسط خود کروی به میان کشیده می شود.

علی مطهری نماینده مجلس از تهران می گوید : "وقتی ما مدیریت بحران اخیر را به دست افرادی مانند طائب (حجت الاسلام) می دهیم که با باتوم بیشتر مانوس است تا فکر و عقل و تدبیر نتیجه همین خواهد بود". احمدتوکلی نماینده اصول گرای تهران روز سه شنبه اخیر طی نطقی در مجلس به مسئولان جمهوری اسلامی هشدار داد که "ظلم" موجب فروپاشی جمهوری اسلامی خواهد شد.

درچنین شرایطی رقبای اصول گرایان به جنبش افتاده و مجمع نماینده گان ادوار مجلس شورای اسلامی در نامه ای سرگشاده به آیت الله رفسنجانی رئیس مجلس خبره گان با انتقاد شدید از جنایات رخ داده توسط عناصر نظامی و انتظامی، بسیجی و لباس شخصی و بازداشت فعالان سیاسی معترض و روزنامه نگاران، آیت الله خامنه ای را به عنوان مقام رهبری، مسئول دانسته و از مجلس خبره گان خواسته اند به وظایف قانونی خود عمل کنند.

امام جمعه های تهران و مشهد وقم در هفته گذشته درمقابل با این وضع خواستند که کروی به محاکمه کشیده شود و وی نیز آنها را دین فروشان خوانده است.

دادستان کل کشور در ۱۷ مردادماه گفت : "تعداد بازداشتیها کمی بیش از ۲۰۰ نفراند... ممکن بوده مواردی هم باشد(درخصوص شکنجه در روزهای اولیه پس از انتخابات).

ولی از زمانی که قوه قضائیه نظارت و رسیدگی را برعهده گرفته، هرکس تخلفی را سراغ دارد گزارش دهد و ما پیگیری خواهیم کرد". درهمین ارتباط علیرضا جمشیدی سخنگوی قوه قضائیه اعلام کرد که درنآرامیهای پس از انتخابات ۴ هزار نفر بازداشت شدند. درحالی که این رقم توسط نیروهای اپوزیسیون از همان روزهای اول شروع تظاهرات مطرح شد، ولی فرمانده نیروی انتظامی تعداد بازداشت شدگان را فقط حدود هزار نفر اعلام کرد!

دست و پا زنند که ربطی به جهان بینی و عمل کرد پرولتاریا نداشته و نهایتا در خدمت مراکز فرماندهی نظری بورژوازی امپریالیستی قرار می گیرند که قصد نابود کردن جنبش کمونیستی و به زانو درآوردن جنبش کارگری را دارند.

بدین ترتیب آموختن از تجارب جهانی کمونیستها در عرصه ی تئوری و عملی و تلاش برای تلفیق تئوری کمونیسم علمی با شرایط مشخص ایران، جهت دست یافتن به استراتژی و تاکتیکهای درست طبقاتی جهت هدایت مبارزات طبقه کارگر و توده های زحمت کش، و وظیفه ی پرافتخاری است که کلیه کمونیستها در جریان تلاش برای متحد شدن باید آن را محکم به دست بگیرند، تا در پیکارهای طبقاتی قدم به قدم با موفقیت همراه گردند.

ک. ابراهیم - ۲۲ مرداد ۱۳۸۸



وحشت رژیم ... بقیه از صفحه اول

و برخی از کارشناسان و صاحب نظران بهتر از ما شرایط انتخابات را می شناختند و به کرات بی حاصلی برگزاری انتخابات و حساب کردن روی آراء مردم را یادآوری می کردند که مجدانه بابت این حسن ظن به مسئولین، از مردم عذرخواهی می کنم».

پزشکیان عضو فراکسیون خط امام مجلس در مورد جان باختن فرزند روح الامینی یکی دیگر از نماینده گان مجلس در زیر شکنجه می گوید : در ذهنم نمی گنجد که در حکومت اسلامی چنین رفتارهای ناراحت کننده ای صورت گیرد... اگر کسی مجرم است باید با او برخورد قانونی شود و در دادگاه محاکمه شود نه این که افراد را آن قدر شکنجه دهند که چنین اتفاقاتی بیافتد».

سرلشگر محمدعلی جعفری فرمانده سپاه درآستانه روز پاسدار، شبیه ۳ مرداد به برخوردهای بربرمنشانه اعتراف کرده و به دروغ و جهت فریفتن مردم می گوید : « باتوجه به تغییر ماهیت تهدیدات علیه انقلاب، از تهدیدات سخت فاصله می گیریم و به سمت تهدیدات نرم از جنس سیاسی و فرهنگی و امنیتی می رویم ...».

حمیدرضا کاتوزیان نماینده تهران و عضو کمیته حقیقت یاب در رویدادهای پس از انتخابات، شخص اسماعیل احمدی مقدم فرمانده نیروی انتظامی را مسئول قتلهای صورت گرفته در بازداشت گاه کهریزک



افسر پاسدار ماکان علاوه بر زندانیان به خانواده های آنان نیز حمله می کرد.

دو پاسدار: سید موسوی و سید حسینی معروف به کابل زن بودند. ...

بیان تمام تجاوزاتی که به حقوق انسانی معترض چه در اردوگاه مرگ کهریزک و چه در سایر زندانهای رژیم شد، در این مختصر ممکن نیست. تنها باید تاکید کنیم که اشتباه است اگر تصور شود که فقط در اردوگاه مرگ کهریزک چنین روشهای ضدانسانی و بربرمنشانه مورد استفاده قرار گرفته و می گیرند. صرف نظر از بازداشت گاههای سپاه، نیروی انتظامی، وزارت اطلاعات، وزارت کشور، زندان قزل حصار و غیره صدها زندان دیگر که در سراسر ایران دایراند، مردم در خانه و یا سر کار، در کوچه و بازار نیز از امنیت جانی برخوردار نیستند و قداره بندان بسیجی علی خامنه ای فعالتر از قداره بندان محمدعلی شاه و رضاشاه و محمدرضاشاه برجان و مال و ناموس مردم تجاوز می کنند.

اگر پس از کشته شدن پسر روح الامینی نماینده مجلس در زیر شکنجه در کهریزک، اردوگاه مرگ کهریزک برسرزبانها نیافتاده بود این اردوگاه که عکس برگردانی از اردوگاههای مرگ نازیها در آشویتس، بوخوالد، داخاو و... و یا زندانهای شناخته شده کنونی: گوانتانامو، ابوغریب، باگرام است، همچنان دایر باقی می ماند تا در آن پستی و زدالت انسانی تشنه قدرت و مال در ریختن خون انسانیهای آزادی خواه و عدالت پرور، تداوم یابد. خدای رحمان و رحیم فاشیستها، امپریالیستها، صهیونیستها، اسلامیتهای حاکم در ایران، خدای بزرگوار و باگذشت سرمایه و نفع پرستی و شهوت رانی است که در کلیه ی ادیان پرستیده می شود. مگر نه این است که کلان دزدهای میلیاردری راست راست می گردند و آزادهستند، ولی همین خدا در برخورد به مدافعان حق و عدالت "قاسی الاجبارین" می شود! و سرلشگرها و سرهنگها و سروانها و پاسداران پلیدیها، افتخار فرشته های دوزخ سرمایه داران را می یابند!

بیش از ۶۰ سال است که اردوگاههای نازیها بسته شده و این اردوگاهها به مدرسه ی زنده ای تبدیل شده اند که هر انسانی پای در آنها بگذارد، باشندین فجایی که اس اس های نازی در آنها انجام داده اند، مالا مال از نفرت و کین نسبت به آن موجودات رذل و نظام پست طبقاتی شان، از اردوگاهها بیرون می

آید و اردوهای مرگ از قماش کهریزکها و اوین ها و عادل آبادها، قزل حصارها و... در ایران آزاد فردا - آزاد از استثمارگری و ستم گری سرمایه و دین - بدون شک به چنین مکانهای آموزشی تبدیل خواهند شد.

۳۰ و اندی سال پیش دارودسته ی خمینی برای گول زدن مردم مدعی شدند که کلیه زندانها را به مدرسه تبدیل خواهند کرد. اما آنها زندانها و شکنجه گاهها را گسترش داده و زندانهای جدید می سازند! چنین است ماهیت دروغین مثنی انسان حیلہ گر نوکر سرمایه و نظام طبقاتی آنها که در لفافه دین عمل می کنند و در گول زدن مردم و سوء استفاده از باورهای آنان جادوگران بی نظیری هستند.

وظیفه ی تبدیل زندانها به آموزشگاه ها نیز تنها به عهده ی طبقه کارگر می باشد که با زبان دروغ و نیرنگ با مردم صحبت نمی کند و برای از بین بردن کلیه ی زمینه های جنایت و ظلم قدامت کرده است. در جامعه سوسیالیستی فردا زندانی سیاسی نخواهیم داشت و تنها خراب کاران، قاتلان و توطئه چینان علیه سوسیالیسم زندانی خواهند شد.

متعاقب این قتلهای عمد و شکنجه و اعتراف گیری قلابی از زندانیان، دادگاه بلخ رژیم با آب و تاب در شنبه ۱۰ مرداد برگزار شد تا اعترافات به زور گرفته شده را سند محکومیت شکنجه شده گان و وابسته بودن آنان به دشمن خارجی قلمداد کنند. این بی دادگاههای فرمایشی هنوز هم دایر هستند. اما مردم کوچک ترین اعتناتی به این اعمال خبیثانه ی دستگاه قضائی رژیم نکرده و علنا اعلام می دارند که تواب سازی و اعتراف گیری زیر شکنجه و شوهای تلویزیونی کارتهای سوخته ای هستند که بی هوده رژیم روی آنان حساب زیادی باز کرده است.

علی خامنه ای که در ۲۹ خرداد شمشیر را از روبرسته و دست به تهدید زد تا کسی حق اعتراض به تقلبات انتخاباتی نداشته باشد، پس از مقاومت دلیرانه ی مردم در اعتراض به این قلدربازی خامنه ای و کشته شدن صدها نفر و دستگیری و شکنجه هزاران نفر نوجوان و جوان دختر و پسر که خونشان را هدیه ی راه رهایی انسانها نمودند، در مقابل این عظمت پرشورتاریخی، از هارت و پورت افتاد و در سه شنبه ۶ مرداد زبوانه دستور بسته شدن بازداشت گاه کهریزک را "به بهانه ی فقدان استانداردهای لازم" صادر کرد. اما هنوز هم این زندان همانند زندان گوانتانامو دایر است. امری که نشان می دهد اوباما و یا خامنه ای از یک جنس می باشند - جنس نوکران سرمایه فاقد حجب

و حیا!

اگر مبارزان جنبش اعتراضی اخیر به علت عدم توازن قوا قادر به بازستاندن حقوق دزدیده شده ی خود در انتخابات نشدند، اما در عرصه ی دفاع از آرمانها و حق و عدالت، پیروز گشتند. طلب عفو کربوبی از مردم، نشانی است واضح از حقانیت اعتراضات مردم و مجرمیت حاکمان! زمانی که سردمداران جنایت کار جمهوری اسلامی خود به دادگاه عدل کارگران و زحمت کشان کشیده شوند و به سزای اعمال شان برسند، چندان دور نیست.



اعدام... بقیه از صفحه اول

علیه مرتجعین اعمال شود. همانطور که لنین نوشته بود: «گفتن اینکه بلشویکها در زمان انقلاب هم با حکم اعدام مخالف بودند، دروغی محض است. در دومین کنگره حزب در سال ۱۹۰۳، هنگامی که بلشویسم برای اولین بار نمودار گشت، پیشنهاد شد که الغاء حکم اعدام به عنوان یکی از خواسته ها در برنامه حزب قرار گرفته و بعد اقامه بشود، ولی خلاصه مذاکرات نشان می دهند که این موضوع باعث به وجود آمدن این مسئله طعنه آمیز شد که: «برای نیکلای دوم هم؟». حتی در سال ۱۹۰۳ منشویکها هم جرأت فراخوانی برای رأی گیری درباره پیشنهاد مربوط به لغو حکم اعدام برای تزار را نکردند. و در ۱۹۱۷ در زمان حکومت کرنسکی، من در پرودا نوشتیم که هیچ حکومت انقلابی نمی تواند حکم اعدام را باطل کند؛ مسئله در اینجا این است که یک حکومت خاص از این حکم بر علیه کدام طبقه سود خواهد جست.»

بنابراین پس از انقلاب حکم اعدام نه تنها لغو نخواهد شد بلکه به مقیاسی وسیع علیه ضدانقلاب و بخصوص کسانی که در طول حکومت ارتجاعی علیه مردم دست به اعمال خشونت آمیز زدند به کار گرفته خواهد شد. هر تفکری غیر از این ایده آلیستی است و با ظاهری بشر دوستانه آب به آسیاب ضدانقلاب می ریزد. حبس دراز مدت نیز نمی تواند جایگزین اعدام شود. به علاوه حکومت انقلابی که تازه به قدرت رسیده و در صدد استحکام پایه های خودش است و از هر سو با توطئه ها و اعمال ضد

پیشروی انقلاب ایران در گرو حضور طبقه کارگر و حزب آن در صحنه است!



انقلابی تهدید می شود، کارهای مهم تری از این دارد که از دهها هزار شکنجه گر، افسر جنایتکار، مقامات امنیتی و قضایی رژیم سابق، اعضای گروههای فشار، سیاستمداران فاسد و قاتل و ... در زندان نگهداری کرده و زندگی آنها را تأمین نماید تا مبدا «شخصیت انسانی» آنها زیر سؤال رود. کسی هم از نابودی آنها ناراحت نخواهد شد. برعکس نابودی این قبیل افراد یکی از شروط تحکیم حکومت کارگری و قدمی در راه جامعه بدون طبقه خواهد بود. موفق باشید.

* * *

رفیق گرامی سلام. در بررسی مسئله اعدام اجبارا باید هم از نظرتاریخی علت دست بردن به این شیوه مجازات را مورد بررسی قرار داد و هم از این دیدگاه که آیا اعدام می تواند در حل معضلات جامعه بشری نقش مثبت ایفا کند یا نه و محدودیتهای امروزی ما در این مورد چیستند؟

از نظر تاریخی بشر به مثابه یک موجود اجتماعی هرچه از زنده گی طبیعی و قانون جنگل و خام اندیشی فاصله گرفته و به دیدگاهی علمی و ماتریالیستی - دیالکتیکی نزدیک تر شده در برخورد به جرایم مرتکب شده توسط فرد و یا گروه یا طبقه ای اجتماعی و یا بین ملل و کشورهای گوناگون به تدابیر درست تری رسیده است. به قول مولانا: "سخت گیری و تعصب خامی است - تاجینی کارخون آشامی است"

به چند مثال زیر توجه کنید :

۱- در دوران زنده گی اولیه بشر و نزاع بین گروههای انسانی نظیر قبایل بر سر سرزمین که در ابتدا با کشتن اسیران هم راه می شد، ولی تدریجا اسیران را نکشته و تبدیل به برده نمودند، آیا این امر نشان از این نداشت که بشر یک گام در جلوگیری از انجام قتل نفس جلوتر رفته است؟

۲- آیا در تاریخ چند هزار ساله ی جوامع طبقاتی بشر نمونه هائی وجود دارد که با کشتن یک یا چند نفر اعم از سیاسی و غیر سیاسی خواسته ها و یا جرایمی از نوع جرایم آنان بر طرف شده باشد؟ آیا با کشتن مزدکیان توسط انوشیروان و یا کشتن شاید دهها میلیون نفر به بهانه ی اعتقادی به این یا آن مذهب، ارتکاب جنایت ناشی از تعصبات موجود، دزدی و تجاوز ویا کشتن پادشاهانی به دست پادشاهان دیگر و یا توسط خودیها، نظام عادلانه تری مستقر شده است که دیگر جنگ و کشتار بر سر اعتقاد باقی نماند، جانپان جدیدی بوجود نیایند، تعصبها از بین بروند،

دزدی صورت نگیرد و نظام پادشاهی از بین برود و غیره؟

۳- در جریان جنگ دو ارتش متخاصم، ارتشیان سلاح به دست روی هم آتش گشوده و یکدیگر را می کشتند. اما لحظاتی بعد، ارتشی شکست می خورد و همان ارتشیانی که شاید در جنگ دهها نفر را کشته اند، اسیر می شوند و حق کشتن اسیران از بین می رود. به علاوه، آیا علت بروز جنگ تصمیم این سربازان بخت برگشته ارتش بوده است؟ و اگر نیست و آنها به بهانه ی "المأمور معذور!" به زور به جنگ کشانده شده اند و اگر از رفتن به جنگ امتناع می کردند در دادگاه صحرانی به مرگ محکوم می شدند، اعدام این ارتشیان به دلیل انجام قتل درست است یا کشاندن آنها به دادگاه و رسیدگی به پرونده ی تک تک آنها و صدور احکام مجازات و از جمله زندانی شدن برخی(افسران عالی رتبه) و آزاد شدن برخی دیگر(سربازان و درجه داران)؟

۴- آیا اعدام یک فرد مجرم اعم از این که هیتلر باشد یا قاتل فردی بی گناه، در شرایطی که هیتلر و یا فرد مذکور گرفتار پنجه عدالت شده اند، نشان از ناتوانی نظام اعدام کننده گان در تغییر این مجرمان نمی باشد؟ مگر نه این است که هم اکنون هزاران نفر از این مجرمان پس از تجدید تربیت، به مثابه معلمان منفی، در سرتاسر جهان در نفی جرمشان با مردم حرف زده و آگاهی آنان را نسبت به مسئله ی اجتناب از جرم بالا می برند؟

۵- در شرایطی که از نظرتاریخی، قوانین بسیاری از جوامع سرمایه داری به دلیل بی نتیجه بودن عمل اعدام به لغو آن صحنه گذاشته و مجرمانی که قبلا اعدام می شدند، اکنون به زندان محکوم می گردند، طبقه کارگر و کمونیستها که جامعه سرمایه داری را جامعه ای عادلانه ندانسته و برای احترام به حقوق بشر در صدد براندازی نظام سرمایه داری و مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله هستند، باید به روشهای کهنه ی دادرسی متوسل شده و روی حکم اعدام صحنه بگذارند؟

۶- پس تازمانی که جنگ طبقاتی وجود داشته و انسانهای در جنگ کشته می شوند و یا باید کشته شوند تا تضاد موجود بین طرفین متخاصم حل شود، کشتن اجتناب ناپذیر است. اما کمونیستها و طبقه کارگر باید در این کارزار سعی کند تا آنجائی که ممکن باشد از میزان تلفات بکاهند، چون که هدف آنها پیروزی بردشمنی ستم کاراست و نه انتقام گرفتن نوع قبیله ای و انسانهای اولیه

از انسانهای مجرم. به همین علت کمونیستها مخالف استفاده از سلاحهای کشتار جمعی اعم از اتمی، شیمیائی، بیولوژیکی، بمبهای خوشه ای، بمبهای آتش زا و غیره می باشند. اما به محض این که جنگ رو در رو تمام شد، با اسیران باید رفتاری غیر قهرآمیز داشت - از جمله در محکوم کردن آنان.

۷- با وجود تمام آن چه که در بالا گفته شد، از آن جا که هنوز شیوه های تفکر و آداب و رسوم کهنه در میان توده های مردم ریشه های عمیقی دارد که یک روزه نمی توان آنها را از بین برد، ضمن این که کمونیستها باید قاطعانه با عمل اعدام مخالفت کنند و دلیل آن را به مردم توضیح دهند، اما در برخورد به خواست توده ها از جمله در رابطه با کسانی که ظلم فراوانی بر آنها روا داشته اند، باید با نرمش برخورد کرد و پرولتاریای در قدرت، به ویژه در مراحل اولیه کسب قدرت، باتوجه به خواست توده ها به انجام اعدام توسل خواهد جست. اما این امری است بسیار مشروط و ناپایدار. کمونیستها در چنین حالتی موظف هستند که به توده ها توضیح دهند که با دست زدن به اعدام مشکل پایان دادن به جنایات توسط مشتکی انسان معیوب الفکر و مرتجع را حل نمی کند. تنها با لای بردن آگاهی توده ها و توجه به سلامتی روحی و روانی جامعه است که پرولتاریا قادر خواهد شد برای همیشه امر اعدام را از جلو پای خود بردارد.

۸- حزب رنجبران ایران مخالف اعدام است.

هیئت تحریریه



تکیه به .. بقیه از صفحه اول

و خطر افزایش تعداد کشته شده گان زیاد شده است. بنابه برخی اخبار، مسئولین اردوگاه خواستار آن هستند که نیروهای آمریکائی حفاظت اردوگاه را مجددا به دست بگیرند.

حزب رنجبران ایران این جنایت نیروهای عراقی را قویا محکوم می کند و خواستار آن است که جان ساکنان این اردوگاه به خطر نیافتاده و از آنان محافظت به عمل آید.

در عین حال ما مجبور به بیان این واقعیت هستیم که در جوامع طبقاتی آن نیروهای انقلابی که مایل به براندازی ارتجاع حاکم باشند، موظفند در پیوند با مردم کشور خودی و با تکیه به نیروی خود، امر انقلاب رهائی بخش کشورشان را جلو ببرند. متأسفانه

تکیه به نیروی خود شرطی لازم در مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم است!



رهبیری مجاهدین پس از سرکوب خونین خرداد ۱۳۶۰ و به ویژه پس از استقرار در عراق، در هماهنگی کامل با رژیم بعث، چنان دوا سببه در راه قدرت نمائی تاختند که حتا بانبروهای مخالف کرد عراقی، عارغم استقرار در کردستان عراق، دشمنی کرده و هم راه نیروهای ارتش بعثی دست به عملیات علیه آنان زدند که با عکس العمل نیروهای کرد عراقی مواجه شده و مجبور به ترک کردستان عراق و استقرار در مناطق عربی و زیرچتر رژیم بعثی شدند.

این چرخش بزرگ در سیاست بزرگ نمائی و دست زدن به قماربزرگ رهبیری مجاهدین، کار را به آن جا رساند که اینان برای مشروع نشان دادن خود در مقابل امپریالیستها از هیچ تلاشی فروگذار نشدند. حاصل این سیاست غلط آن شد که پس از حمله ارتشهای اشغال گر امپریالیستی به عراق و سرنگون شدن رژیم بعثی، نیروهای مجاهدین خلع سلاح شده در عراق در ۵ سال نیم اخیر در زیر چتر نیروهای اشغال گر قرار گرفته و استقلال عمل خود را به تمامی از دست دادند.

تجربه ی ساخت و پاخت نیروهای سیاسی در عراق و در افغانستان با امپریالیستها یک بار دیگر به عیان نشان داد که امپریالیستها به دنبال آزادی ملت‌های کشورهای پیرامونی نبوده و در این کشورها به دنبال نوکر می گردند تا به دست آنان بتوانند راحت تر به غارت منابع این کشورها و تامین سرکرده گی شان بر جهان بپردازند. جنایاتی که در این دو کشور توسط امپریالیستها و نوکران بومی آنها صورت گرفته و می گیرد برگ سیاهی را در تاریخ این کشورها به خود اختصاص داده است.

تکیه به نیروی خود و به توده های انقلابی کشور خود یک اصل انقلابی است که بدون اجرای آن نیروهای سیاسی اجبارا وابسته به این یا آن کشور امپریالیستی و یا این یا آن نیروی مرتجع حاکم گشته و قادر به رهائی مردم کشور خود از زیر استعمار و ظلم و ستم امپریالیستها و مرتجعین حاکم نخواهند شد.

در عین حال نیروهای انقلابی به کمک و هم بسته گی مردم و نیروهای انقلابی جهان برای پیش بردن امر انقلاب در کشور خودی نیاز داشته و آن را نفی نمی کنند و این کمکها ضروری می باشند چراکه ضدانقلاب داخلی نیز در پناه حمایت نیروهای امپریالیستی و مرتجع خارجی برای سرکوب نیروهای انقلابی و جنبشهای توده ای امکانات خود را تقویت می کند. اما در هیچ زمانی نباید این کمکها جنبه ی عمد به خود بگیرند، چراکه

در صورت وقوع چنین حالتی وابسته گی به خارج باعث جدائی نیروهای انقلابی از توده های انقلابی کشور خود شده و استقلال اندیشه و عمل خود را از دست می دهند.

حزب رنجبران ایران - ۲۰ مردادماه ۱۳۸۸



دموکراسی زیر... بقیه از صفحه آخر

گان از طریق پرداخت پول هم رایج است به طوری که بنابر مصاحبه یک شهروند افغانی در روستائی بامخبر بی بی سی صحبت بر سر پرداخت ۱۰ هزار، ۲۰ هزار و یا ۳۰ هزار دلار توسط کاندیداهای مختلف در خرید آراء می شود که این شهروند در کمال تیزبینی می گوید "این همه پول از کجا می آید؟" و یا رئیس قبیله دیگری می گوید من به هر که رای بدهم تمام قبیله به او رای می دهند! و خلاصه این که همه چیز مهیا شد تا در زیر چکمه ی اشغال گران امپریالیست و تقلبهای رایج در کلیه ی انتخابات نوع پارلمانی جهان، شخص مورد نظر امپریالیستها سراز صندوقها در آورد و جناب اوباما هم که به بهانه ی "برگزاری انتخابات سالم" نیروی بیشتری به افغانستان فرستاده بود، نفس راحتی بکشد که در جنگ آسیاب بادی دموکراسی پیروز شد و دیگری تواند با خیال راحت به جنگ و کشت و کشتار مردم بی گناه در افغانستان و پاکستان ادامه دهد. چرا که دموکراسی بازی هم حدی دارد!!

در مقابل این خیمه شب بازی رسمی، خیمه شب بازی غیررسمی دیگری توسط طالبان از مدت‌ها قبل شروع شد، دال بر این که آنها می خواهند مانع از برگزاری انتخابات شوند و در این رابطه از ترساندن مردم و بریدن انگشت دستی که به جوهر رای گیری آلوده شده باشد، ابا نکرده و در عین حال به منظور جلوگیری از شرکت در رای گیری به بمب گذاری و کشتن باز هم بیشتر مردم عادی و تشدید این عمل در روزهای اخیر فعالانه عمل کردند.

عبدالقادر نورزای رئیس کمیسیون حقوق بشر افغانستان در اوایل ماه اوت به نیویورک تایمز گفت که انتظاری رود در مناطق جنوبی افغانستان کمتر از ۳۰٪ رای دهنده گان در انتخابات شرکت کنند و برخی از شاهدان انتخابات می گویند بیش از ۳ میلیون برگه رای گیری اضافی پخش شده است که تقریباً ۲۰٪ کل آراء (۱۷ میلیون) می باشد.

به طور کلی نظر عمومی این است که میزان شرکت کننده گان بسیار پائین خواهد بود، مگر این که معجزه ی ایران در افغانستان هم تکرار شود!! بنابه اخبار گزارش شده توسط خبرگزاریها، شرکت مردم در رای دهی در جنوب افغانستان بسیار پائین تر از دوره قبلی در سال ۱۹۰۴ بود و کرزای روی رای پشتونهای جنوب حساب می کرد. در حالی که در شمال دکتر عبدالله از شانس بیشتری برخوردار بود و تعداد شرکت کننده گان در انتخابات در شمال به مراتب بیشتر از جنوب بود.

ریشارد هولبروک نماینده ویژه اوباما در افغانستان نیز در اواخر ماه ژوئیه گفت: ما در مورد تعداد آراء تقلبی نگران هستیم. ما هم چنین نگران آن رای دهنده گانی هستیم که به علت اوضاع موجود نتوانند خود را به محلهای رای گیری برسانند و هم چنین در مورد رای دهی زنان نیز نگرانی وجود دارد". آقای هولبروک بیشتر از آن که نگران این باشد که رای گیری در سایه ی بمب افکنهای آمریکائی و ناتو صورت می گیرد و انتخابات فاقد اصالت، حتا بامعیارهای بورژوائی می باشد، به کم و کسریهای افغانی اشاره دارد؛ در حالی که خانه از پای بست ویران است و اشکال اساسی در این خیمه شب بازی، وجود ارتشهای تجاوزگرناتو در افغانستان است!

سفیر انگلیس در افغانستان - مارک سول - نیز خود را از تک و تا نیانداخته و در ۵ اوت به خبرنگاران گفت که: "ما می پذیریم که این انتخابات به نحو احسن برگزار نخواهد شد و استانداردهای جهانی در کشورهای غربی و با جمعیتی با فرهنگ را نخواهد داشت". این سفیر از خود راضی و جیره خوار میلیتاریستهای انگلیسی که از توهین به مردم شجاع افغانستان ابا ندارد، نمی فهمد که اگر از ارتشهای اشغال گر و حاکمان جبار و طالبان متحجر خبری نباشد، و انتخابات در شرایط وجود آزادی در افغانستان برگزار شود مردم افغانستان قادرند از "مردم با فرهنگ" کشورهای غرب انتخاب بهتری را بکنند. در حالی که اینان به علت گرفتار شدن در پنجه ی رفرمیسم و سازش طبقاتی و فرار داشتن تحت تاثیر رسانه های دولتی، سالهاست چنان مخبط شده اند که در مقابل گسیل ارتش به کشورهای فقیر توسط دولت سکوت کرده و اجازه می دهند تا به زور تفنگ و سر نیزه مردم آن کشورها و ادار به اطاعت از امپریالیستها گردند.

آقای کرزای که گفته می شود ممکن است در این بازی انتخاباتی پیروز شود



سال ۱۹۴۵ شروع گشت ، آمریکا نزدیک به ۲۵ سال قدرت هژمونیکی بلامنازع خود را برنظام جهانی مستولی ساخت . در این دوره جهان شاهد یک گسترش عظیم در حیطه اقتصاد شد که در تاریخ اقتصاد جهانی بی نظیر بود . این دوره که تا اوایل دهه ۱۹۷۰ طول کشید ، توسط اقتصاد دانان غربی بنام " عصر طلائی " و یا " عهد سی ساله افتخار آمیز " معروف گشت . در این مدت سی سال آمریکا هم در زمینه نظامی و هم در زمینه اقتصادی به عنوان یک قدرت متفوق به قله بلامنازع نظام جهانی سرمایه عروج کرد . تفوق بلامنازع آمریکا بویژه در حیطه اقتصاد در اوایل دهه ۱۹۷۰ شروع به ریزش کرد و این روند تاکنون ادامه دارد . بدون تردید عملکرد ها و سیاست های سه چالشگر بزرگ نظام جهانی - شوروی و چین ، جنبش های رهائی بخش کشورهای سه قاره و جنبش کارگری در اروپای آتلانتیک - در روند رو به زوال موقعیت متفوق و هژمونیکی آمریکا در این دوره نقش های نمایان کلیدی داشتند . ریزش و انحطاط در موقعیت هژمونیکی آمریکا با اینکه در اوایل دهه ۱۹۷۰ (به عقیده بعضی ها مشخصا در سال ۱۹۷۳) آغاز گشت ولی خیلی از اقتصاددانان طرفدار نظام، این واقعیت که نظام جهانی سرمایه و مشخصا موقعیت هژمونیکی آمریکا با بحران ساختاری روبرو گشته است، را نپذیرفتند و سال ها با اعمال سیاست های بازار آزاد نئولیبرالی از طریق تشدید پروسه جهانی شدن سرمایه کوشیدند که از پیشرفت روند ریزش و انحطاط نظام و موقعیت هژمونیکی آمریکا جلوگیری نمایند . بعد از شکست آمریکا در ویتنام و ناکامی در اعمال موقعیت متفوق خود در کشورهای مختلف جهان سوم ، کابینه ها و دولت مردان متعدد آمریکا کوشیدند که از پیشرفت روند ریزش قدر قدرتی آمریکا جلوگیری کنند . بعضی از دولت های آمریکائی با بلند کردن پرچم " حقوق بشر " در سیاست خارجی و روابط دیپلماتیک (مثل کابینه جیمی کارتر در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰) و بعضی دیگر با توسل به تکنولوژی نظامیگری و ترفند های " جنگ ستارگان " (مثل کابینه رونالد ریگان در دهه ۱۹۸۰) و بعضی دیگر با معرفی سیاست های لیبرالی - سانتریستی (مثل کابینه بیل کلینتون در دهه ۱۹۹۰) تلاش کردند که جلوی روند ریزش و انحطاط را بگیرند . تمامی این سیاست ها

ارتجاعی آنان از تاریخ خوب نیاموخته اند. زمان بیرون راندن و پایان دادن به سلطه ی این متجاوزان متکبر و شرور از کشورهای پیرامونی و مشخصا از خاورمیانه چندان دور نیست. ترتیب دادن خیمه شب بازی انتخاباتی در افغانستان هم نشانه ای است از کودنی امپریالیستهای جهان خواردر ارائه ی خود به مثابه کشورهای دموکراتیک! اما هم پراتیک آنها در تجاوز به حقوق بشر در کشورهای خودی و دیگرکشورها و هم تغییر اوضاع طی صدسال مبارزه علیه کلنیالیسم و دخالت گری امپریالیستی، اکنون مردم جهان برای کسب استقلال و آزادی خود و از آن بیشتر برای رهائی از استثمار و ستم طبقات مالک و دارا به پاخاسته اند و با انتخابات پارلمانی نمی توان آنها را فریفت و سرشان شیره مالید.

به همین علت، هرچه زمان پیش می رود، دست امپریالیستها در تجاوز و غارت کشورهای ضعیف جهان بیش از پیش توحنا گذاشته می شود. گویا نتیجه ی انتخابات تا دوهفته ی دیگر به طور نهائی معین خواهد شد - وقتی کافی برای دست کاری در صندوقهای رای!!

۱۳۸۸/۵/۲۹



پاسخ هائی. بقیه از صفحه آخر

جهانی سرمایه را احتمال می زنند (مطرح ساختند ، پاسخ های " در خود تامل " ارائه می دهد .

۱ - آیا بحران های جاری حکایت از یک چرخش کیفی در سرنوشت و آینده سرمایه داری می کند؟ امروزه همه از بحران مالی ، بعضی دیگر از بحران عمومی اقتصادی منجمله تولید ، صحبت می کنند . تازه تعدادی نیز بحران را در بازار نئولیبرالیستی ، در هژمونی طلبی آمریکا و بعضی دیگر بحران را در کلیت نظام سرمایه داری می بینند . آنچه که مبرهن است این است که بحرانی که امروز ما از آن صحبت می کنیم یک بحران جدی و نادر است و با بحران های سابق که عموما فصلی و سیکلی و موقتی بودند ، تفاوت اساسی دارد و عمدتا یک بحران ساختاری در تاریخ تکامل سرمایه داری است . در عصری که بعد از پایان جنگ جهانی دوم در

درمیان مردم افغانستان از هیچ اعتباری برخوردار نیست. تمام دورو بریهای او جز دزدی چیزی نیاموخته اند و اکثر این دزدان نیز روسای قبایل می باشند: چه در شمال نظیر رشید دوستوم از یک از جنگ سالاران معروف و محمداقاسم فهیم تاجیک و کریم خلیلی هزاره ای و چه در جنوب چون رسول سیاف اصولگرای متعصب پشتو و سردسته ی قاچاقچیان موادمخدر که جمله گی از قتل عام کننده گان مردم و کمونیستها در سالهای ۱۹۹۲ - ۱۹۹۶ می باشند.

شاید بی مورد نباشد یادآوری کنیم که برادرکرزای، محمودکرزای که تبعه آمریکاست اکنون بزرگ ترین ثروتمند افغانستان می باشد که هم اکثر کارخانه جات افغانستان را مالک است و هم در تجارت موادمخدر مشهور می باشد.

یک مقام رسمی غربی به الیزابت روبین از روزنامه نیویورک تایمز می گوید : " خانواده کرزای قاچاق تریاک و خون ریزی را به عهده دارند. آنها به طور منظم افراد کم تجربه را به گرفتن مسئولیت استانداری ایالات برمی گمارند تا بتوانند بدون در دسر موادمخدر را جابه جا کنند... و غرب از این عنصر فاسد و خانواده اش حمایت می کند. این فرد در افغانستان توسط آمریکا و ناتو سمبل دموکراسی معرفی می شود!"

وتازه اشغال گران متوجه شده اند که فساد حکومت کابل زمینه را برای رشد طالبان مناسب کرده است. داوید کیلکولن، که اخیرا به مشاور فرمانده نیروهای آمریکا در افغانستان - ژنرال مک کریستال - منصوب شده و از عراق راهی افغانستان گشته است، کرزای را با نگودین دیم در ویتنام جنوبی مقایسه می کند. فردی که دولت کندی برای پیشبرد مقاصد خود در ویتنام در سال ۱۹۶۳ با یک کودتای نظامی اجبارا او را از جلوی پای خود برداشت.

این اشاره داوید کیلکولن نشان می دهد که آمریکا و ناتو برای پیش بردن اهداف نئوکلونیالیستی خود در افغانستان در صورت ضرور حاضر به قربانی مامور ناتوان و فاسد خود، حامدکرزای نیز هستند. افغانستان به مثابه یک محل استراتژیک در رقابت با روسیه و چین از اهمیت فراوانی برخوردار است و باید به هرترتیبی که شده است، افغانستان به صورت مستعمره جدید آمریکا باقی بماند یا بدون کرزای!

اما آمریکای متجاوز و کلا امپریالیسم حریص و هارو ارتشهای تادندان مسلح

زیر چکمه ارتش اشغال گر هرگونه انتخاباتی مخدوش است !



با روی کار آمدن جورج بوش پسر و حاکمیت نومحافظه کاران بر کاخ سفید ، هیئت حاکمه آمریکا تصور کرد که با اعمال ماجراجویی های نظامی و سیاست های یک جانبه گری در سیاست خارجی خواهد توانست جلوی این روند را بگیرد . ولی آنها نه تنها جلوی این روند را نتوانستند بگیرند بلکه با صدور جنگ های ساخت آمریکا و گسترش اندیشه های شبه فاشیستی و بنیادگرایی مذهبی در کشورهای جهان به روند ریزش و فرود موقعیت هژمونیکی آمریکا و بحران اقتصادی شدت بخشیدند . نتیجه اینکه گفتمان بحران جدی نظام که نزدیک به بیست سال مورد پذیرش روشنفکران حتی چپ در سطح عام نبود ، امروز به گفتمان رایج بین توده های مردم در کوچه و بازار اکثر کشورهای جهان تبدیل شده است .

۲ - آیا گسترش بحران فعلی که جدی و ساختاری است ، نظام جهانی سرمایه و موقعیت آمریکا را برای همیشه به خطر انداخته است ؟ باید توجه کرد که مکانیسم ها و راهکارهای معمولی که در گذشته بویژه در مورد " بحران بزرگ " ۱۹۲۹ میلادی اتخاذ گشت و نظام سرمایه را از ریزش و انحطاط نجات داد این بار موثر واقع نخواهند شد . امکان اینکه نظام در یک فرصت " کوتاه مدت " موفق به ادامه بقاء خود گردد ، وجود دارد . ولی دوره این " کوتاه مدت " بیشتر از ده تا بیست سال آینده طول نخواهد کشید . امانوئل والرستین همراه با سمیرامین و دیگر تئوریسین های دیدگاه " نظام جهانی سرمایه " بر آن هستند که نظام جهانی سرمایه داری بر سر دو راهی عمر خود رسیده و بعد از طی یک دوره " پیری " و " فرتوتی " در سرانجام سقوط و فروپاشی قرار گرفته است . سردمداران نظام جهانی برای اینکه این نظام را در " درازمدت " و حتی " در میان مدت " از واژگونی نجات دهند باید به سه مسئله کلیدی که دامن نظام را گرفته با ارائه راهکار پاسخ داده و بر آنها (به عنوان موانع بزرگ بر سر راه بقای نظام) فائق آیند . این سه مسئله کلیدی که در مرکز و قلب بحران کنونی سرمایه داری قرار دارند ، عبارتند از : (۱) افزایش مزمن هزینه مزدها . (۲) افزایش مزمن هزینه تولیدات و (۳) افزایش مزمن مالیات ها . یکی از علل مهم و اصلی افزایش هزینه های مزد که بطور سرسام آوری در سی سال گذشته شدت پیدا کرد . هزینه بیمه بهداشتی و دیگر هزینه های مربوط به امور رفاهی کارگران در آمریکا بود . کمپانی های فروشنده بیمه های بهداشتی با استفاده از پروسه های

خصوصی سازی و لغو مقررات دولتی ناشی از اعمال سیاست های بازار آزاد نئولیبرالی بقدری هزینه های بیمه بهداشتی را افزایش دادند که امروز نزدیک به پنجاه میلیون کارگر و کارمند با اینکه مشغول کار هستند ، دارای بیمه بهداشتی نیستند . به کلامی دیگر ، نئولیبرالیسم در تاریخ تکامل سرمایه داری به مرحله ای رسیده است که خود " بازار آزاد " که تا این اواخر به عنوان یک فضای " مقدس " حلال مشکلات محسوب می شد . اکنون هم چون حمل و نهادی " هار " و بی مهار خود نظام سرمایه داری را به مخاطره عظیم و بی سابقه انداخته است .

۳ - در شرایط بحرانی که نظام جهانی و در راس آن آمریکا قرار گرفته است ، آیا دولت باراک اوباما قادر خواهد شد که مثل فرانکلین روزولت در دوره بحران بزرگ ۱۹۲۹ - ۱۹۳۶ ، با چرخش بسوی " دولت گرایی " ، پرهیز از تشدید پروسه های فلاکت بار خصوصی سازی ، احتراز از اعمال قوانین شکاف براندازانه ای حاکم بر " بازار آزاد " نئولیبرالیسم و مشخصا با اعمال اصلاحات (دادن امتیازات به کارگران و دیگر زحمتکشان در داخل آمریکا و اتخاذ عقب نشینی های مصلحتی در سیاست خارجی) ، از افول و انحطاط این نظام پیر و فرتوت جلوگیری کرده و موقعیت آمریکا را در رهبری نظام تضمین کند ؟ تصور نمی شود که اوباما و همکارانش بتوانند مسائلی را که امروزه این بحران ها در سراسر جهان بوجود آورده اند ، حل کنند . آنها اگر حتی بطور جدی بخواهند که رفرم ها و سیاست های " تعدیلی " خود را در سطح کشوری و در سطح جهانی پیاده نمایند ، به دو علت اساسی موفق نخواهند گشت . این دو علت (و یا مانع بزرگ) عبارتند از : (۱) علت داخلی که عمدتا در درون نظام رشد و گسترش یافته است و علت خارجی که بطور نمایانی در صحنه کارزار جهانی پدید آمده است و عمدتا هژمونی و قدر قدرتی " بلامنازع " آمریکا را به چالش می طلبد . علت و مانع داخلی نقش کلیدی است که پدیده میلیتاریسم در زندگی " زالو وار " راس نظام ایفاء می کند . این پدیده که در دهه های گذشته بویژه در دوره بعد از پایان " جنگ سرد " ، در تاروپود نظام رخنه کرده و امروزه یکی از اجزاء سه گانه متابولیسم نظام را تشکیل می دهد ، در تاریخ تکامل پانصد ساله نظام سرمایه داری بی نظیر محسوب می شود . سردمداران میلیتاریسم که یا به جناح نومحافظه کاران تعلق دارند و یا شدیداً تحت تاثیر آموزش های نومحافظه کارانه قرار دارند ، با اینکه

از کاخ سفید به بیرون رانده شده اند ولی اوباما و یارانش را از طریق " مثلث نظام " تحت کنترل خود دارند . اینان گسترش مداخلات براندازانه ، شیوع ماجراجویی های نظامی و صدور جنگ های ساخت آمریکا از عراق و افغانستان به کشورهای " در مانده " مثل پاکستان را بهترین راه " رستگاری " برای قرن آمریکا و کلیه جهان می بینند . نگارنده در شماره های پیشین این نشریه در مقاله " جایگاه میلیتاریسم در نظام جهانی سرمایه " بطور مشروح نقش و موقعیت نظامیگری را به عنوان یکی از اجزاء اصلی تاروپود نظام جهانی سرمایه داری مورد بررسی قرار داد . در اینجا بطور اجمالی به چگونگی رشد و عروج بحران هژمونی آمریکا و عروج مرکزهای نوظهور و نوین (به عنوان مانع و یا علت خارجی) می پردازیم . علت و یا مانع دومی ، رشد و عروج نزدیک به پنج تا هشت نیروی منطقه ای و یا جهانی نوظهور هستند که عموماً هژمونی بلامنازع راس نظام را نمی پذیرند و گاه سیاست های خارجی و تجارتي آمریکا را به چالش می طلبند . آنچه که در حال حاضر شکل صف بندی این نیروها را بطور مشخص با اهمیت می سازد ، این امر است که برای اولین بار در تاریخ معاصر ما شاهد عروج قطب های نوظهوری در صحنه جهانی هستیم که بر خلاف گذشته در بخش " جنوب " جهان شکل می گیرند . یکی از این قطب های نوظهور و رشد سریع آن نیروی برگزار کننده " گروه ریو " در پایتخت برزیل بود که شامل کلیه کشورهای آمریکای لاتین (مرکزی ، جنوبی و کشورهای کارائیب) بود . این نشست برای اولین بار در دو بیست سال گذشته توسط کشورهای آمریکای لاتین بدون شرکت " یانکی ها " (شمالی) (ممالک متحده آمریکا و کانادا و کشورهای اروپایی) برگزار گردید . در این اجلاس تمام رهبران کشورهای آمریکای لاتین به غیر از رهبران دو کشور پرو و کلمبیا که دارای وابستگی های بی قید و شرط به آمریکا هستند ، شرکت جستند . در این کنفرانس که حضور رائل کاسترو در آن چشمگیر بود ، شرکت کنندگان مواضع نمایان و قاطع علیه " بازار آزاد " نئولیبرالی ، سیاست ها و مقررات صندوق بین المللی پول ، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی اتخاذ کردند . شایان توجه است که اندیشه برگزاری این کنفرانس عمدتاً در تقابل با " کنفرانس عالی " سران قاره آمریکا در آوریل ۲۰۰۹ در ترینیداد که به همت و رهبری اوباما برگزار شد ، بوجود آمد . تصور اینکه رهبران کشورهای



به عنوان راس نظام سرمایه بیش از پیش از دست خواهد داد.

پاسخ های درخور تامل به پرسش های حائز اهمیت (ادامه)

پرسش اول: آیا هنوز هم بعد از حمله نظامی و بمباران نوار غزه توسط دولت اسرائیل امکان دارد که راهکار و راه حل ایجاد " دو کشور " (دو ملت - دولت) فلسطین و اسرائیل در کنار هم به وقوع پیوسته و به مسئله فلسطین که در حدود شصت سال هسته اصلی مشکلات و مسائل متنوع و متعدد منطقه خاورمیانه محسوب می شود، خاتمه دهد؟

در نگاه و تحلیل ابتدائی تا این اواخر (از زمان حمله نظامی اسرائیل به نوار غزه به این سو) به نظر می رسد که چون بخشی از طبقه حاکمه آمریکا به طور جدی انگاشت و پروژه راه حل " دو کشور " را بعد از شصت سال مخالفت پذیرفته است، پس استقرار دو کشور در کنار هم امکان پذیر و عملی خواهد گشت. تا آغاز حمله نظامی ویران ساز اسرائیل به نوار غزه در دسامبر ۲۰۰۸، شرح علل امکان ایجاد " دو کشور " هم روشن و هم ساده بود. تا آغاز جنگ غزه، راه حل " دو کشور " از حمایت عظیم افکار عمومی جهانی برخوردار بود. آمارها نشان می داد که اکثریت یهودیان اسرائیل (مثل اکثریت یهودیان ساکن کشورهای جهان) خواهان پیاده کردن این راه حل بودند. در کشورهای عربی حمایت از این راه حل هم در بین دولتمردان و هم در بین توده های مردم قویتر از هر زمانی در گذشته بود. حتی دولت حماس در نوار غزه حاضر به پذیرش راه حل ایجاد " دو کشور " بر اساس و شرط اعلام یک " آتش بس " بین طرفین متخاصم گشته بود. شایان توجه است که بعضی از آتش بس ها در تاریخ جهان بیش از پانصد سال دوام داشته و بعضی ها بعد از گذشت قرن های متمادی عملا به آتش بس های همیشگی تبدیل گشته اند. پس مشکل اصلی به هیچ وجه پذیرش انگاشت و پروژه راه حل ایجاد " دو کشور " نبود. ولی حمله نظامی اسرائیل به نوار غزه به شدت این معادلات و آمارها را دستخوش تحول قرار داده و اندیشه پذیرش راه حل " دو کشور " در کنار هم را به کلی تضعیف ساخت. پی آمدهای چشمگیر این تحول، چرخشی است که بتدریج در افکار عمومی جهانیان منجمله فلسطینی ها بوجود آمده است و آن رد راه حل ایجاد " دو کشور " و کشش بسوی پذیرش راه حل ایجاد " یک کشور " است. اما روشن است که این راه حل

نظام جهانی و حلقه های متصل به محور آن به تقلا افتاده اند که با دادن " امتیازات " و عقب نشینی های تاکتیکی مردم را آرام سازند. آنچه که شایان توجه است این است که این اولین بار در تاریخ معاصر جهان است که خشم و عصبانیت توده های مردم نیز جهانی گشته و وقوع احتمالی انفجار و ناآرامی های قهرآمیز مردم هم در کشورهای پیرامونی مثل ایران، مصر، نیجریه، پرو و... و هم در کشورهای مرکز مثل فرانسه، اسپانیا، آلمان و... حدس زده می شود. اوباما و یارانش شاید بهترین و مناسب ترین هیئت حاکمه کشوری در جهان باشند که می خواهند از وقوع انفجار در آمریکا بطور موثری جلوگیری کنند. بسیار خوب، اوباما قادر است که با اتخاذ سیاست های رفرمیستی در داخل آمریکا بویژه در بین سیاهان، لاتینوها (اقلیت دو رگه آمریکای لاتین تبار) و دیگر اقلیت ها، این آرامش را که موقتی خواهد بود بوجود آورد. این برنامه های رفرمیستی هر قدر هم موفقیت آمیز باشند نهایتا محلی، داخلی و کشوری هستند. آیا اوباما که بر خلاف رهبران تقریبا تمام کشورهای جهان، در رهبریت راس نظام جهانی قرار گرفته، می تواند بر دو مانع بزرگ (پدیده میلیتاریسم از یک سو و بحران ناشی از انحطاط و افول هژمونی آمریکا از سوی دیگر) فایق آمده و دوباره موقعیت قدر قدرتی آمریکا را بعد از بهبودی، بازسازی نماید؟ نگارنده در مقاله اخیر خود: " پاکستان: ویتنام اوباما " و سپس " آیا آمریکا قصد تجزیه احتمالی پاکستان را دارد " طی شرح مبسوطی تاکید کرد که اوباما راه " خروج " و " بازگشت " از جنگ های " ساخت آمریکا " را ندارد و حتی احتمال دارد که فراکسیون های درون هیئت حاکمه آمریکا بویژه نومحافظه کاران حاکم بر " مثلث امپراطوری " (شبکه نظامی - صنعتی و رسانه های، گروهی جاری) زیرکانه (و مطلقا جنایتکارانه) از " محبوبیت " و " وجهه " مردم پسند او بویژه بین جوانان (هم سیاه پوست و هم سفید پوست) استفاده کرده و با بسیج و سربازگیری بخش عظیمی از این جوانان به لشگرکشی و شیوع جنگ های " ساخت آمریکا " مورای عراق و افغانستان به شبه قاره هند دست بزنند. ولی اوباما نیز نخواهد توانست موقعیت هژمونیک آمریکا را تامین سازد و در تحلیل نهائی هیئت حاکمه آمریکا در دوره اوباما نیز مثل دوره جورج بوش (پسر) در ماجراجویی های نظامی و سیاست های سیطره جویانه خود با ناکامی روبرو گشته و موقعیت قدر قدرتی خود را

آمریکای لاتین (از لولا در برزیل تا اورتگا در نیکاراگوئه) جرئت پیدا کرده و در مقابل برگزاری یک " کنفرانس عالی " به مدیریت آمریکا در آمریکای لاتین (که تا این اواخر حیاط خلوت آمریکا محسوب می شد) به حق تعیین سرنوشت خویش حتی بطور سمبولیک و نمادی جامه عمل بپوشانند، حتی تا پنج سال گذشته نیز به مغز کسی خطور نمی کرد. شکلگیری و رواج جمعاعتی مثل کنفرانس " گروه ریو " در سراسر جهان بطور مرتب اتفاق می افتد. در تحت این شرایط اوباما اگر حتی خواهد، چگونه امکان دارد که آب رفته را دوباره به جوی برگرداند؟ آیا او قادر است که موقعیت " بلامنازع " راس نظام را از فرتوتی و پیری نجات داده (و با غلبه بر بحران های جاری) نظام سرمایه داری را تحت رهبری آمریکا شفا بخشیده و بازسازی کند؟ اوباما می تواند از رهبری آمریکا در تمام نشست های بین المللی منجمله در سخنرانی دوم ژوئن ۲۰۰۹ خود در دانشگاه قاهره صحبت کند ولی رهبران اکثر کشورهای جهان با اینکه " همکاری " آمریکا را می خواهند ولی " رهبری " او را پذیرا نیستند. مردم جهان با اینکه بر خلاف گذشته بیشتر از هر زمانی از رهبری و مدیریت رهبران خود به سطوح آمده اند ولی از هژمونی طلبی ها، ماجراجویی های نظامی و سیاست های شکاف براندازانه آمریکا بیشتر متنفرند. اوباما می تواند جذاب ترین و بهترین مقولات و نکته های مردم پسند را در سخنرانی های بین المللی خود مطرح سازد، ولی او نمی تواند آب رفته را به جوی برگرداند و از آمریکا دوباره یک رهبر بسازد.

بسیاری از دولتمردان و حتی مردم عادی در کوچه و بازار در آمریکا، در چین، در آفریقای جنوبی، در اسپانیا، در آلمان، در ایران، در مصر و... ناراحت از این هستند که اگر بحران های کنونی ادامه یابند (که بعید نیست حداقل تا سه سال آینده ادامه داشته باشند) ممکن است با ناآرامی ها و قیام های خود به خودی مردم بویژه جوانان (دقیقا مثل یونان) روبرو گردند. دولت ها دیگر توان صرفا توسل به نیروی قهریه در جهت سرکوب این نوع قیام ها را برخلاف گذشته، از دست داده اند. وقتی که مردم بویژه کارگران و جوانان، از اوضاع بیکاری مزمن و تورم شدید، خشمگین هستند دولت ها ممکن نیست که حتی تاکتیکی و موقتی تنها به اسلحه قهر و دروغ در جهت آرام کردن توده های مردم توسل جویند. به نظر نگارنده اوضاع به قدری طاقت فرسا گشته که



" داده نشد. با اینکه اکثر فلسطینی های رانده شده اکنون دهه هاست که در کشورهای مختلف جهان سکونت کرده و امکانا خواهان بازگشت برای سکونت در فلسطین نیستند ، ولی هم دولت مردان فلسطینی و هم فلسطینی های مهاجر که تعدادشان امروز در خارج از فلسطین به پنج میلیون نفر می رسد ، خواهان کسب " حق بازگشت " مهاجرین به سرزمین خود می باشند .

۶ - تضاد ششم عبارت از پدیده سکونت گاه و شهرک های یهودی نشین در اراضی فلسطین نشین کرانه غربی و نوار غزه است . اگر یهودی های ساکن این شهرک ها (که در داخل اراضی فلسطین قرار گرفته اند) در آینده در کشور مستقل فلسطین (مجموعه ای از کرانه غربی ، نوار غزه و اورشلیم شرقی) حاکمیت دولت نوظهور فلسطین را بپذیرند (به همان شکلی که نزدیک به یک و نیم میلیون فلسطینی های ساکن کشور اسرائیل حاکمیت دولت اسرائیل را علیرغم تبعیضات و اجحافات پذیرفته اند) در آن صورت مسئله شهرک ها به عنوان یک تضاد حل خواهد گشت . ولی خیلی از تحلیلگران احتمال وقوع این امر را بعید می دانند . در پرتو این تضادها حل مسئله فلسطین از طریق راه حل استقرار " دو کشور " اسرائیل و فلسطین در کنار هم با اینکه امکان دارد ، ولی احتمال وقوع آن خیلی بعید به نظر می رسد . نه فلسطینی ها و نه یهودیان اسرائیل مسئول و عامل وجودی این تضادها هستند . این تضادها محصول سیاست ها و عملکردهای نظام جهانی سرمایه در صد سال گذشته در خاورمیانه می باشند . با اینکه این نظام در گذشته قادر به حل مشکلات ، بحران ها و تضادهایی که به دست خود به وجود می آورد ، می گشت ولی امروز این نظام که به مرحله پیری و فرتوتی عمر خود رسیده قادر نیست که مثل گذشته تمام تضادها را حتی به نفع بقای خود حل کند و مسئله فلسطین نیز یکی از آن تضادهاست .

پرسش دوم : آیا پروسه جهانی شدن و تشدید آن بویژه در سی سال گذشته فقط محدود به حرکت سرمایه در سطح جهانی است ؟ به عبارت دیگر ، آیا حرکت سرمایه (گلوبالیزاسیون) گستره ها و دیگر زمینه های مربوط به فعالیت های انسانی را نیز در برمی گیرد یا نه ؟ پروسه جهانی شدن محدود به حرکت سرمایه است . ولی این حرکت که بر پایه منطق انباشت سود به وقوع می پیوندد ، هر زمینه و حیطة سود آوری را که در مسیرش باشد ، زیر سیطره خود قرار می دهد . بر این

کشور اسرائیل ، نزدیک به یک میلیون و ۲۵۰ هزار نفر غیر یهودی (عمدتاً مسلمانان و مسیحیان فلسطینی) هستند که از حقوق شهروندی خود در اسرائیل محرومند .

۴ - جنبه چهارم تضاد عبارت از ماهیت و خصلت این دو کشوری است که قرار است براساس راه حل استقرار " دو کشور " به وجود آید . آیا کشور فلسطین یک " کشور اسلامی " و کشور اسرائیل یک " کشور یهودی " اعلام خواهند شد ؟ به عبارت دیگر آیا این دو ملت - دولت دو کشور سکولار و یا دو کشور مذهبی خواهند بود ؟ تاسیس و ایجاد کشور اسرائیل به پیروی از اندیشه های صهیونیستی حاکم بر رهبری ، آن کشور را یک " دولت - ملت یهودی " اعلام کرده و طبیعتاً مردمان غیر یهودی ساکن اسرائیل را از حقوق شهروندی در زمینه های مختلف محروم ساخته اند . برخلاف دولت مردان اسرائیلی (از بنگوریان تا نتانیاهو) رهبران جنبش آزادیبخش فلسطین (ساف) از همان آغاز حضورشان در صحنه کارزار علیه دولت اسرائیل ، پیوسته از اصل استقرار یک کشور سکولار ، مستقل و دموکراتیک در فلسطین (که در آن همه فلسطینی ها بدون در نظر گرفتن دین و مذهب و مراشان از حقوق کامل شهروندی بطور مساوی برخوردار خواهند بود) حمایت کردند . در عرض ۴۵ سال گذشته ، تا زمانی که سازمان " ساف " در بین توده های مردم فلسطین تفوق سیاسی داشته و از اعتبار بی نظیری بهره مند بود ، اقتشار مختلف مردم فلسطین (هم در داخل اراضی اشغال شده و هم در بین فلسطینی های مهاجر و تبعیدی در سراسر جهان) با پیروی از اصول سیاسی " ساف " معتقد به استقرار فلسطین سکولار ، مستقل و آزاد بودند . ولی با پیدایش و رشد سازمان حماس از اوایل دهه ۱۹۸۰ به این سو ما شاهد ظهور و عروج اندیشه استقرار " فلسطین اسلامی " در تقابل با " اسرائیل یهودی " گشتیم که امروز به نظر نگارنده به یکی از تضادهای تعیین کننده در امر راه حل استقرار " دو کشور " اسرائیل و فلسطین تبدیل گشته است .

۵ - مسئله و تضاد پنجم مربوط به اصل " حق بازگشت " است . بعد از استقرار کشور اسرائیل به تمام یهودیان در سراسر جهان حق مهاجرت و سکونت و برخورداری کامل از حقوق شهروندی در اسرائیل داده شد ولی به میلیون ها فلسطینی که در جنگ های متعدد اعراب - اسرائیل از سرزمین های اشغال شده خود به بیرون رانده شدند (و یا فرار کردند) هیچوقت " حق بازگشت

بدون " صهیونیست زدائی " دولت اسرائیل نمی تواند پیاده و عملی گردد . آیا هیئت حاکمه آمریکا و یا بخشی از آن (نتوکانها) که در حاکمیت راس نظام نقش حساسی ایفاء می کنند ، حاضر به این عقب نشینی استراتژیکی در منطقه فوق العاده ژئوپولیتیکی خاورمیانه خواهد شد ؟ به نظر نگارنده ، آمریکا حاضر به پذیرش این عقب نشینی نگشته و تلاش خواهد کرد که سیاست های خود را در جهت اعمال راه حل ایجاد " دو کشور " به پیش ببرد . ولی آنچه که در مورد راه حل ایجاد " دو کشور " از " قلم افتاده " و حتی رسانه های گروهی بدیل مترقی نیز به آن توجهی ندارند ، تعریف و محتوی راه حل " دو کشور " است . طرفین متخاصم (فلسطینی ها و دولت مردان اسرائیلی) دارای دو تعریف قویا متضاد از انگاشت راه حل " دو کشور " دارند ، که نگارنده در اینجا به جنبه های مهم این تضاد در تعریف طرفین اشاره می کنم :

۱ - جنبه اول ، تعریف " حاکمیت ملی " است . فلسطینی ها به درستی معتقدند که حاکمیت ملی یعنی یک کشوری که در آن بعد از استقرار و اعلام موجودیت ، دولت کنترل کامل بر نیروهای نظامی خود منجمله بر پروازهای هوایی بر فراز آسمان خود ، داشته باشد . اسرائیلی ها این تعریف را نمی پذیرند و تعریفی که از " حاکمیت " دارند یک " حاکمیت محدود " است .

۲ - جنبه دوم این تضاد بر سر تعیین مرزهای کشوری است . هم سازمان آزادیبخش و هم حماس بر آن هستند که پذیرش مرزهای دو کشور به شکلی که قبل از جنگ ۱۹۴۷ بوده خود به خود یک امتیازی است که فلسطینی ها حاضر شده اند که به اسرائیل بدهند . آنها بطور حتم به بیشتر از آن اراضی نخواهند بود . در نتیجه فلسطینی ها به هیچ وجه حاضر نیستند که وجود " سکونت گاه " ها و شهرک های یهودی نشین در کشور فلسطین را (که مرزهای آن را مخدوش و نامعلوم می سازند) بپذیرند . آنها هم چنین الحاق اورشلیم شرقی را به اسرائیل رد می کنند . تا زمان جنگ ژوئن ۱۹۶۷ ، سکونت گاه و یا شهرک یهودی در نوار غزه و ساحل غربی کرانه غربی وجود نداشته و اورشلیم شرقی بخشی از کرانه غربی محسوب می شد .

۳ - جنبه سوم موضوع دموکراسی در داخل اسرائیل است . آیا بعد از استقرار " دو کشور " هنوز غیر یهودی های ساکن اسرائیل هم چنین از حقوق شهروندی خود در اسرائیل مثل حالا محروم خواهند ماند ؟ در حال حاضر از جمعیت پنج و نیم میلیونی نفری



در تایلند، ۱۰۰۰۰۰۰ در تایوان، ۲۰۰۰۰۰ در نپال، ۳۰۰۰۰۰۰ کودک در ایالات متحده بهره برداری می کرد. تخمین زده شده است که ۵۰۰۰۰۰۰ کودک روسپی در چین، ۱۰۰۰۰۰۰ کودک روسپی در برزیل در سال ۲۰۰۶ مشغول کار بودند. در دوره پس از پایان " جنگ سرد " شرایط فلاکت بار زنان، کودکان تشدید یافته و در بسیاری از کشورهای جنوب و هم چنین در کشورهای شوروی سابق و اروپای شرقی تحت تاثیر سیاست های ویران ساز و خانمانسوز " تعدیل ساختار اقتصادی " (اعمال شده توسط صندوق بین المللی پول) میلیون ها نفر بویژه کودکان و نونهالان، به " ماده خام جدید " در چهارچوب " بازار آزاد " سرمایه داری تبدیل شده اند. در تحت این شرایط، تردد زنان و کودکان در مقیاس جهان به صورت سرسام آوری در سی سال گذشته، شدت یافته است. در سال ۲۰۰۶ روسیه و دیگر کشورهای سابق شوروی با ۱۷۵۰۰۰ نفر دومین گروه و آمریکای لاتین با ۱۰۰۰۰۰ نفر سومین گروه را در تردد زنان و کودکان برای روسپیگری تشکیل می دادند. مقام اول در تردد و مهاجرت زنان و کودکان به کشورهای جنوب (هندوستان، نپال و...) و جنوب شرقی آسیا تعلق دارد. شمار زنان و کودکانی که برای روسپیگری از فلپین، تایوان و روسیه به ژاپن (از جنوب و شرق به شمال) آورده می شوند هر سال به ۱۵۰۰۰۰ نفر می رسد. هر سال ۵۰۰۰۰۰ نفر کودک و زن دومینیکی در فرانسه، هلند و آلمان به روسپیگری می پردازند. هر سال نزدیک به ۲۵۰۰۰۰۰ نفر از زنان و کودکان از برمه، چین، لائوس و کامبوج به تایلند (به عنوان کشور ترانزیت) آورده شده و سپس به بهای متنوع بین ۶۰۰۰ و ۱۰۰۰۰۰ دلار آمریکایی به پانداها در کشورهای شمال (آمریکا، کانادا، آلمان، هلند و...) فروخته می شوند. در کانادا، دلالان بزرگ و پانداها متوسط ۸۰۰۰ دلار برای یک جوان آسیایی در فلپین، تایلند، مالزی، برمه و... می پردازند و آنها را به ۱۵۰۰۰ دلار به موسسه های روسپیگری در کشورهای اروپای آتلانتیک، ژاپن، استرالیا، آمریکا و کانادا می فروشند. از سی سال پیش به این سو، ما شاهد صنعتی شدن و جهانی تر شدن تجارت سکس در کشورهای مختلف جهان شده ایم. در این تجارت جهانی از زنان و کودکان کشورهای جنوب (جهان سوم) و کشورهای شرق (کشورهای سابق شوروی و اروپای شرقی) بهره برداری می شود. به موازات روسپیگری جهانی، تردد و داد و ستد

روسی گری را یا در نظر نمی گیرند و یا خیلی کم توجه دارند. نگارنده در اینجا نگاهی کوتاه به مسئله جهانی شدن صنعت سکس و مضامین مربوط به آن (کالائی شدن، سیر تردد کودکان، روسپی گری، فوران و رونق هرزه نگاری، تورسیم سکسی، شیوع بیماری های واگیردار سکسی و...) می اندازد. صنعت تجارت سکس که از جایجایی بسیار مهم جمعیت بوجود می آید، سود و امتیازات باورنکردنی پدید می آورد، یکی از ویژه گی های بسیار مشخص پروسه فلاکت بار و ویران ساز جهانی شدن در فاز فعلی تاریخ سرمایه داری است. روسپی گری (تن فروشی = " فحشا ") که مضمون اصلی تجارت سکس محسوب می شود، یکی از عادات و فعالیت های نکویده اجباری بشری زائیده جوامع طبقاتی متکی بر فقر و نابرابری در جوامع پیشاسرمایه داری بوده و بُعد و عمق آن پیوسته محدود به محلات و نواحی درون کشورها می گشت. ولی امروز رشد برق آسای تجارت سکس بُعد و وسعت جهانی پیدا کرده و در سی سال گذشته به طور جدی حقوق اساسی بشریت زحمتکش بویژه حقوق زنان و کودکان را که به کالاهای سکسی در سطح جهانی تبدیل شده اند، زیر سؤال برده است. به عبارت دیگر، اکثریت دولت های جهان و سازمان های بین المللی پس از بررسی ها و تبادل نظر ها که افشاگر فلاکت بارترین پی آمدهای جهانی شدن بازار سکس بویژه روسپی گری است، در سال های اخیر موضع هائی را اتخاذ کرده اند که به آزاد سازی روسپی گری و بازارهای سکس گرایش دارد. در اینجا به طور مختصر مولفه ها و مضامین جهانی شدن سکس - کالائی و صنعتی شدن سکس، مهاجرت زنان و کودکان، رواج هرزه نگاری، تورسیم سکسی و آزاد سازی صنعت سکس - را مورد بررسی قرار می دهیم: منطق حرکت سرمایه همیشه به کالائی شدن مدام فعالیت ها، محصولات و خواسته های بشری نیاز دارد. در تاریخ صد ساله گذشته (بویژه در سی سال گذشته) دگرگونی های فاجعه بار تجارت سکس موجب صنعتی شدن (قانونی و غیر قانونی) که میلیاردها دلار درآمد ببار می آورد، بازار مبادله های سکس را رونق داده که در آن میلیون ها زن و کودک به کالاهائی با مشخصه سکس تبدیل شده اند. طبق برآورد یونیسف یک میلیون کودک هر سال در صنعت تجارت سکس وارد می شوند. در سال ۲۰۰۶، صنعت روسپیگری کودکان از ۴۰۰۰۰۰۰ کودک در هند، ۷۵۰۰۰۰ کودک در فلپین، ۷۰۰۰۰۰

اساس، چشم انداز جهانی شدن نه تنها استثمار کار و زحمت، تبادل نابرابر بین کشورهای مرکز و پیرامونی، تقاضاها و عرضه ها و انگاشت و عملکرد مصرف را در بر می گیرد، بلکه در دیگر گستره های فعالیت انسانی نیز بعد از رسوخ و نفوذ موقعیت متوقف کسب می کند. امروزه جهانی شدن گستره هائی چون مهاجرت های اجباری، توسعه اولتراناسیونالیسم و بنیادگرائی های دینی و مذهبی، تخریب محیط زیست، شیوع فساد مالی و سیاسی، گسترش پدیده ی کودکان خیابانی، شیوع مواد مخدر، رواج روسپیگری، تشدید نابرابری های اجتماعی و... را در بر می گیرد که به نظر نگارنده در درک فهم تحول دنیائی که در آن زندگی می کنیم، جایگاه قطعی دارند. به هیچ وجه نباید تصور گردد که مجموع این مسائل در جوامع پیشاسرمایه داری وجود نداشتند. بررسی تاریخی نشان می دهد که تک تک این مسائل کم و زیاد در جوامع پیشاسرمایه داری نیز وجود داشتند ولی ابعاد و عمق و وسعت آنها مطلقا محلی، ناحیه ای و منطقه ای بوده و به هیچ نوع و شکلی از بُعد و چشم انداز جهانی برخوردار نبودند. در نتیجه راهکارها و راه حل هائی که قربانیان این مسائل برای رهائی مطرح می ساختند بطور طبیعی " جراحی ها "، دگرذیسی ها و انقلابات محلی، ناحیه ای و منطقه ای بوده و هر یک از آن راه حل ها بر اساس ویژگی های آن جوامع به مورد اجراء گذاشته می شدند. به طور مثال، برده داری در روم قدیم که دو هزار سال پیش یکی از بزرگترین امپراطوری های جهان محسوب می شد، به هیچ وجه بُعد و چشم انداز جهانی نداشته و در حد اعلا خود یک چشم انداز منطقه ای بود. در عهد زمامداری ژولیوس سزار که اوج امپراطوری برده داری روم محسوب می شود، در اکثر مناطق جهان یا برده داری اصلا وجود خارجی نداشته (مثل تمدن های موجود در قاره های آمریکا و اقیانوسیه) و یا برده داری هائی در ابعاد به غایت متفاوت (مثل برده داری در امپراطوری های ایران، شبه قاره هندوستان، چین و ماچین) بوده اند. پس آنچه که در جوامع پیشاسرمایه داری عمدتا حاشیه ای، محلی و ناحیه ای بود، در زمان ما در مرکز توسعه سرمایه داری جهانی قرار دارد. برخلاف دوران گذشته، ما اکنون شاهد جهانی شدن و صنعتی شدن فقر، فساد مالی، شکنجه، داد و ستد کودکان و زنان و بالاخره روسپی گری و... هستیم. چون اکثریت بسیار بزرگ تحلیل های جهانی شدن سرمایه جنبه سیاره ای صنعت



به حمایت از آن وادارد ولی این حمایت هیچگاه نمی تواند به حمایتی فعال بدل شود و این اقبال همواره موضعی انفعالی نسبت به دولت اتخاذ خواهند کرد، یعنی با خوش خیالی به اقدامات دولت نگاه می کنند بدون اینکه حاضر به پرداخت هیچ نوع هزینه‌ای برای حفظ دولت باشند، ولی همین نظاره گر بودن نیز در دراز مدت منجر به بیداری آنان خواهد شد.

به این ترتیب پایه توده‌ای حکومت جمهوری اسلامی به کلی از بین می رود و بورژوازی بوروکراتیک انحصارطلب ناچار خواهد شد برای جلوگیری از فروپاشی حاکمیت به نیروی مزدور متوسل شود. این مزدورها چه کسانی هستند؟ در درجه اول لمپن ها که هیچ تعلق طبقاتی مشخصی ندارند. این قبیل افراد با پول اجیر می شوند بدون اینکه هیچ تعلق خاطری به حکومت داشته باشند یا خود را نزدیک به ایدئولوژی آن ببینند. قسمتی از همان ارادل و اوباشی که رژیم مدعی مبارزه با آنهاست لباس فرم بر تن می کنند و بخاطر پول به جان معترضین به حکومت می افتند. البته این جنایتکاران، روانپریشان و منحرفان (کسانی که با بازجویان و شکنجه گران رژیم طرف بوده‌اند می دانند اینها ناسزا نیستند بلکه واقعتند) تا زمانی می توانند با رژیم همراه باشند که احساس امنیت کنند ولی هنگامی که لحظه نبرد قطعی فرا رسد و توده‌های مردم در مقیاس میلیونی به نبرد مرگ و زندگی با رژیم روی آورند، پشت رژیم را خالی کرده و فراری خواهند شد، اما تا آن زمان نیز می توان کاری کرد که آنها احساس امنیت نکنند. از تشکیل گروههای رزمی کوچک در محلات و حمله به آنها گرفته، تا جمع آوری و انتشار اطلاعات مربوط به آنها و جنایاتشان. دسته دوم مزدوران رژیم، «ذوب شدگان در ولایت» یعنی کسانی هستند که شستشوی مغزی دیده و به ماشین کشتار بی اختیار در دست حاکمان (بخصوص خامنه‌ای) تبدیل شده‌اند. در نگاه اول ممکن است به نظر رسد که آنها نیز صرفاً توده‌های متوهم مذهبی هستند که از روی نا آگاهی به حامی جمهوری اسلامی تبدیل شده‌اند. ولی با بررسی دقیق تر می بینیم که آنها از نظر شیوه زندگی تفاوت اساسی با مردم عادی و زحمتکش دارند و این امر در شکل گیری تفکر آنها نیز نقش اساسی داشته است. پس از تثبیت حکومت جمهوری اسلامی و در دوران بعد از به اصطلاح «انقلاب فرهنگی» ما شاهد ظهور فشر انگلی از افراد مذهبی بودیم که از طریق ترویج خرافات مذهبی و ایدئولوژی حکومت امرار معاش می کردند. روحانیون، مدرسان دروس مذهبی در مدارس و دانشگاهها، مقامات عالی رتبه بسیج، مسئولان اماکن مذهبی و کلا تمام کسانی که از راه ترویج ایدئولوژی ارتجاعی حکومت، پول درمی آوردند

اکثریت عظیم «ذوب شدگان در

احمدی نژاد علیه خانواده رفسنجانی در حین مناظره انتخاباتی با موسوی بود. ولی آیا این تلاش موفقیت آمیز بوده است؟ شواهد نشان می دهند که موفقیت این طرح با توجه به هزینه سنگینی که برای دولت داشته است (چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی یعنی اختلافات جناحی که بین «بالایی ها» پدید آورده) بسیار اندک بوده است. صدقه‌های دولت هیچگاه نتوانسته بر روی اختلافات طبقاتی سرپوش گذارد یا حتی آنها را تعدیل کند. زیرا:

۱- این صدقه‌ها بسیار ناچیز بوده‌اند و هیچگاه چیزی بیشتر از خرده منافع زودگذر برای مردم زحمتکش و فقیر نمی توانستند باشند، خرده منافعی که در مقایسه با منافع طبقاتی ارزش قابل توجهی ندارند و حتی نا آگاه ترین و عقب مانده ترین اقشار مردم هم هیچگاه با گرفتن چنین صدقه‌های ناچیزی به سوی حمایت فعال از دولت متمایل نمی شوند. این دسته از مردم شاید از روی نا آگاهی یا نا امیدی حاضر شوند برای ادامه دریافت صدقه در شرایطی که آلت‌ناتیو دیگری برای بهبود وضع شان را نمی بینند، یک رای برای امثال احمدی نژاد به صندوق آراء بیاندازند ولی حاضر نیستند به گوشت دم توپ حکومت بدل شوند و رو در روی بقیه جامعه ایران قرار بگیرند.

۲- بی لیاقتی حکومت (حتی در چارچوب یک دولت سرمایه داری در کشوری توسعه نیافته) به حدی بوده که اثر تسلی دهنده این کمکها را سریعاً خنثی کرده است. هر چقدر کمک نقدی پرداخته شده و هر چقدر وام های آسان و بی هدف پرداخت شده است، فوراً توسط تورم بلعیده شده‌اند بطوری که وضع مردم بدتر از قبل شده است. فساد دولتی نیز مزید بر علت شده تا خیلی از کمکهایی که در ظاهر قرار بود به دست مردم برسد (بخصوص وام ها) به جیب «بالایی ها» واریز شود. در چنین شرایطی حذف یارانه‌ها و آزاد سازی قیمتها می تواند چنان تأثیر مخربی داشته باشد که همه صدقات حکومت را به کلی بی اثر سازد.

۳- برای اقشار آگاه تر مردم که درک بهتری از منافع دراز مدت خود، دولت حاکم و صورتبندی جامعه دارند، واضح است که عوامفریبی های حکومت در حمایت از مستضعفین با چه هدفی انجام می گیرند. این اقشار حتی در صورت برخورداری از کمک دولت، نظر خودشان را درباره آن عوض نخواهند کرد. اقتضاحات سیاسی، برملا شدن قسمتی از فساد حاکمان در جریان دعوای جناحی، رسوایی ایدئولوژی حکومت جمهوری اسلامی و بکار بردن سرکوب افسار گسیخته باعث شده‌اند که حمایت از چنین حکومتی سخت تر از هر زمان دیگر گردد و حتی بورژوازی غیر بوروکراتیک هم برای حفظ آبروی سیستم سرمایه داری حساب خود را از آن جدا کند. قبلاً گفته شد که صدقه‌های دولت ممکن است نا آگاه ترین اقشار جامعه را

زنان و کودکان (برده داری سکسی () ، هرزه نگاری (انتشار نشریاتی چون پلی بوی فیلمبرداری ویدئوی و نمایش آن در اتاق های هتل ها ، تهیه پورنوهای کودکانه و ...) ، توریسم سکسی (از محله های " داغ " آمستردام ، برلین ، هامبورگ ، نیویورک گرفته تا ریودوژانیرو ، مانیلا ، دوی ، قاهره و) و بالاخره رواج بیماری های مقاربتی بویژه ایدز بدون بازار آزاد نئولیبرالی ، بدون کالائی شدن موجودهای انسانی و بدون تقاضا که جملگی به شدت جهانی گشته اند ، نمی توانستند وجود داشته باشند . این بررسی مختصر نشان می دهد که منطق حرکت سرمایه (انباشت سود) بنا به خصلت ذاتی خود که پیوسته نیاز به کالا سازی و خصوصی سازی تمام فعالیت ها و موجودهای انسانی دارد ، جهان ما را به سوی بربریت سوق خواهد داد . تنها راهکار رهائی ترویج و استقرار یک " چپ جهانی " از اجزاء و نهادهای رهائیبخش ضد این نظام است که امروز در سراسر جهان در سطح های کشوری و منطقه ای توسط چالشگران بوجود آمده و موجودیت نظام را زیر سؤال برده اند.

دارد

ن.ناظمی - مرداد ۱۳۸۸



از نامه های. بقیه از صفحه آخر

افزایش حقوق بازنشستگان، سربازان و ... انجام گرفته‌اند. از نظر تبلیغاتی نیز عوامفریبی های پر سر و صدایی برای تظاهر به حمایت از مستضعفین در دستور کار قرار گرفته‌اند که بهترین نمونه‌اش اتهامات مطرح شده از جانب

بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.



این طبقه بازگشت به دوران «آرامش» خاتمی و تعدیل انحصارطلبی سیاسی بخش بوروکراتیک بورژوازی می باشد. آنها حتی مخالفت اساسی با ولی فقیه ندارند بلکه می خواهند امتیازات خاص بخش بوروکراتیک محدود شود و سهمی از غارت ثروتهای ایران نیز عایدشان گردد. البته خط کشی دقیق بین نمایندگان سیاسی این دو بخش از بورژوازی ایران تا قبل از تحولات ۲۲ خرداد مشکل بود، بخصوص از این نظر که هر دو بخش بر سر سرکوب خواستهای کارگران، زحمتکشان و خواست آزادیهای دموکراتیک هم عقیده بودند. بعضی از سیاستمداران این دو طبقه مثل هاشمی رفسنجانی و موسوی مدام در حال نوسان بودند و از یک جبهه به جبهه دیگر رفته اند. به عبارت دیگر وقتی دستشان از قدرت دولتی کوتاه شده به سمت بخش «مظلوم» بورژوازی متمایل شده اند. در لحظه کنونی بخش حاکم که بورژوازی بوروکراتیک می باشد به کلی در برابر حرکت مردم صف آرایی کرده و می خواهد آنرا سرکوب کند. آنها با داستان سربانی های مضحک می خواهند وانمود کنند که همه جنبش یک توطئه خارجی است! اما بورژوازی متوسط که حمایت امپریالیستها را نیز پشت سرش دارد، سعی می کند از جنبش توده ای برای رسیدن به خواستهای خود سوء استفاده کند ولی مراقب است که جنبش از حد قابل کنترل و مسالمت آمیز فراتر نرفته یا به قول خودشان «ساختار شکن» نشود.

در این شرایط چنانچه طبقه کارگر با خواستها و اهداف طبقاتی خاص خودش پا به میدان نگذارد، به بازیچه دست دیگران تبدیل خواهد شد و مثل سال ۱۳۵۷ نتیجه زحمتش به هدر خواهد رفت. پیروزی نهایی جنبش نیز در گرو شرکت طبقه کارگر، نه به عنوان افراد جداگانه بلکه طبقه ای سازمان یافته و رهبری کننده است.

* * *

وحدت کمونیستها از چه پروسه ای می گذرد:
رفیقی از جنبش کمونیستی ایران در پاسخ به نوشته «کمونیستها و جنبشهای اجتماعی»، رنجبر شماره ۵۲ می نویسد:

نوشته ی «کمونیستها و جنبشهای اجتماعی» را خواندم و اگر چه پاسخ به آن احتیاج به وقت بیشتری دارد اما با توجه به وقت کم نظراتی چند را می نویسم. اینکه کدام گروه و سازمان در گذشته درست می گفت که باید حزب را احیا کرد یا ایجاد کرد، اینکه متاسفانه جنبش چپ ایران بیشتر گرفتار روشنفکران بوده تا کارگران، اینکه از ائتلاف عده ای روشنفکرچندین باحزب کمونیست ایران را تشکیل داده اند که هیچ وجه مشترکی با حزب بلشویکی لنین ندارند، بماند برای آینده. اما در حال حاضر چه باید کرد تا بار دیگر به بلائی که ۳۰ سال پیش از سرمان گذشت دچار نشویم تا بار دیگر جان

بیان ندهد و جواب هر مخالفتی را با زندان، اعدام، شکنجه و کشتار دسته جمعی بدهد. اینها البته هیچکدام تضادهای جامعه را حل نکردند بلکه روی آنها سرپوش گذاشتند. خواستهایی که انقلاب ۱۳۵۷ بخاطر آنها انجام گرفته بود نه تنها پاسخ نگرفتند بلکه امروز جدی تر از گذشته مطرح هستند. بورژوازی لیبرال و امپریالیستها می دانند که در صورت انقلاب و سرنگونی جمهوری اسلامی و در صورت دستیابی مردم به آزادی، خواستهایی که در طی دهها سال حکومتهای دیکتاتوری سرمایه داری انباشت شده اند مطرح خواهند شد بدون اینکه بتوانند در چارچوب سیستم سرمایه داری پاسخ بگیرند. بنابراین سعی می کنند از وقوع انقلاب جلوگیری کرده و جمهوری اسلامی را به صورت تعدیل شده حفظ کنند.

بورژوازی بوروکراتیک انحصارطلب یعنی بخشی که از طریق دستگاه دولتی فاسد کنونی به قدرت و ثروت رسیده است می داند که در صورت وقوع یک انقلاب نه مردم ایران به او رحم خواهند کرد و نه در خارج از ایران جایی برای فرار دارد. این قسمت از بورژوازی از نظر تعداد بسیار کوچک است ولی منابع مالی وسیعی در دست دارد که با استفاده از آنها می تواند مزدور (حتی مزدور خارجی) اجیر کند یا با اختصاص بودجه های هنگفتی که جمهوری اسلامی همیشه برای تحمیل مذهبی اختصاص داده است، قشری از انگلهای اجتماعی که با مذهب امرار معاش می کنند را برای حفظ حکومت خود به صحنه بیاورد. بورژوازی بوروکراتیک انحصارطلب به همراه سگهای زنجیری اش (مزدوران و انگلهای مذهبی) به هیچ وجه به شیوه مسالمت آمیز از قدرت و ثروت خود صرف نظر نخواهند کرد. برای کنار زدن آنها به یک انقلاب قهرآمیز و پیگیر لازم است که تا نابودی اساس سرمایه داری وابسته متوقف نشود.

اما کسانی نیز وجود دارند که علیرغم مخالفت با بورژوازی بوروکراتیک، به هیچ وجه خواهان دگرگونی سیستم اجتماعی - اقتصادی حاکم نیستند. این بخش جامعه بورژوازی متوسط ایران می باشد. بورژوازی متوسط ایران می خواهد تا حد امکان سرمایه داری «متعارف» را بجای حکومت مذهبی بنشانند تا از این طریق پایه های سرمایه داری به خطر نیفتند. افرادی که تغییر مسالمت آمیز یا اصلاحات را در شرایط کنونی توصیه می کنند (بطور مشخص «موج سبز») چه خود آگاه باشند و چه بطور غیر ارادی در این مسیر قرار گرفته باشند، مجری اراده بورژوازی متوسط هستند. البته بورژوازی متوسط که از طریق تار و پودش با سرمایه داری وابسته در هم تنیده شده و توان گسست از آن را ندارد، حتی در حد همان خواستهای بورژوا دموکراتیک نیز از خود پیگیری و جدیت لازم را نشان نمی دهد. آرمان

ولایت» را تشکیل می دهند. افرادی که بدون داشتن نفع مادی و صرفاً بخاطر شستشوی مغزی که از کودکی دیده اند از حکومت حمایت می کنند، بسیار نادر هستند. آن قسمتی از مردم و بخصوص خرده بورژوازی سنتی که زمانی بخاطر توهمات مذهبی حامی حکومت بودند، هم اکنون از سوی مشروعیت مذهبی حکومت را لگدمال شده می بینند و از سوی دیگر شرایط زندگی آنها تحت حاکمیت جمهوری اسلامی هر روز بدتر می شود، به این ترتیب دیگر دلیلی برای تعلق مادی یا معنوی به آن ندارند. اما برای یک ذوب شده در ولایت هم زندگی مادی در گرو ادامه حکومت مذهبی است و هم مذهب توجیه گر شیوه زندگی انگلی و شخصیت دهنده به او می باشد. افرادی که از طریق مذهب امرار معاش می کنند عموماً افراد بی فرهنگ و کم سواد هستند که در صورت نابودی منبع امرار معاششان به زحمت می توانند (و در برخی موارد اصلاً نمی توانند) به کار دیگری مشغول شوند، به اضافه اینکه تمام مقام، شخصیت و دنیای معنویشان را ویران شده خواهند دید. پس طبیعی است که تا پای جان در مقابل جنبش مردم علیه دیکتاتوری بایستند و از هیچ وحشیگری خودداری ننمایند. آنها مشروعیت را نه در اجرای احکام قرآن بلکه در تبعیت از ولایت فقیه که پاسدار شیوه زندگی آنها یا خدای زمینی آنها می باشد می بینند و به راحتی برای هر چیزی کلاه شرعی خواهند ساخت (به یاد داشته باشیم در طی تمام سالهای حاکمیت جمهوری اسلامی حاکمان فقط انتظار داشتند که مردم تظاهر به رعایت قوانین مذهبی نمایند و هیچگاه بطور جدی به دنبال جا دادن مذهب در قلب مردم نبودند)، آنها حاضرند هر عمل ضد مذهبی و دروغی را از رهبرشان ببینند و بشنوند. مهم برایشان این است که شیوه زندگی شان حفظ شود.

حالا که به اختصار وضع جدید حکومت جمهوری اسلامی بیان شد سؤال می شود که با چنین حکومتی باید چگونه برخورد کرد؟ آیا آنها به همان سادگی که شاه رفت خواهند رفت؟

اگر شاه خیلی در مقابل مردم مقاومت نکرد بخاطر این بود که طبقه حاکم و امپریالیستها تشخیص داده بودند که برای پیشگیری از دست بردن مردم به ریشه های استثمار سرمایه داری وابسته، بهتر است او را برکنار کنند و حکومتی بسازند که بتواند با نام انقلاب، انقلاب را سرکوب کند. و چنین هم شد. در گوادلوپ توافقات صورت گرفت و دار و دسته های بر مسند قدرت آورده شدند که بتوانند با تکیه بر حمایت توده های متوهم مذهبی (ولی در حقیقت بر علیه منافع همان توده ها) دستاوردهای قیام را پس بگیرند و کمونیستها، سندیکاها، شوراهای کارگری و مردمی را سرکوب کنند. چنان ارتجاع سیاه مذهبی حاکم شد که به هیچ تفکر مترقی یا حتی بورژوا - دموکراتیک اجازه



آزادیخواهان گرفته نشود. به آخر نوشته شما که می رسمیم "اگر در یک جمله تجربه....."، در اینجا سخن بر سر عدم وحدت چپ است، من هم عقیده دارم که باید فرقه گرایی را بکنار گذارد و بر سر حد اقل اصولی که به آن معتقدیم پای بگذاریم تا تاریخ دوباره تکرار نشود. من وقتی به گذشته برمیرم که چگونه "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" منصورون، موحدین، فجر، فلق..... توانستند بر روی حد اقل ها با هم کنار بیایند و دمار از روزگار آزادیخواهان درآورند، غرق در تأثر می شوم. ولی چپ نتوانست حتی برای خود با حد اقلها هم که شده کنار بیاید. تکلیف توده ای، اکثریتی روشن است و هم اینک فرخ نگهدار و سروش و مهاجرانی در لندن در کنار هم نشسته اند. اما ما هم میتوانیم بر روی حد اقل ها با هم کنار بیاییم. این حد اقلها عبارتند از:

- ۱- سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران
- ۲- خط کشی با سلطه ی امپریالیسم جهانی و عمال داخلی آن
- ۳- جدائی مذهب از دولت
- ۴- دفاع از حقوق مساوی زنان در کنار مردان
- ۵- دفاع از حقوق مساوی خلقهای تحت ستم ایران

طبیعی است که هر انسان آزادیخواهی که با این حد اقل ها توافق دارد می تواند بطور اشتراکی در عمل کار کند تا جنبش زحمتکشان به بیراه نرود، تا چپ بروی پای خود متکی باشد و تحت هیچ عنوان دست نیاز به کسی دراز نکند. ... ما وارد مرحله ی جدیدی از مبارزات مردم ستم دیده ایران شده ایم که در تاریخ جهان بی سابقه است و آنهم شرکت وسیع شیرزنان انقلابی ایران در جنبش رو به اعتلای آینده است. اگر چه در این ۳۰ سال جنایتکاران اسلامی- آزادیخواهان را از دم تیغ گذراندند اما هر گز نتوانستند آنها را ریشه کن کنند و امروز در خود ایران شکوفه های گذشته با نشرمتون م ل با تمام خفقان موجود بارور شده اند و جامعه جوان ایران خیلی جلو تر از دوران جوانی ماست. آینده ایران تابناک است و هیچ نیرویی قادر به انحراف آن نیست مشروط بر اینکه چپ به حد اقل توافقی خود برسد و عملاً با هم کار کنند. بی شک در صورت کار مشترک تمام این نیروی جوان بالنده به دنبال عدالت اجتماعی و آزادی را آنها به خود جلب خواهند کرد. موفق باشید

با سلام های رفیقانه - ع. ن. ۱۹ ژوئیه ۲۰۰۹

رفیق گرامی باتشکر از نقد ارسال و احساس انقلابی تان در مورد ضرورت وحدت کمونیستها، باید خاطر نشان سازیم که ۵ نکته ای را که سیاسی و دموکراتیک می باشند،

شما به درستی جزو نکات حداقل برای وحدت مطرح کرده اید. ولی اگر به برنامه این نیروها مراجعه کنید، حتا به مراتب بیشتر از این موارد، نکات مشترک را خواهید یافت که مورد قبول تشکلهای چپ می باشند. به علاوه در گذشته همکاریهای نیز این جا و آن جا در چارچوب نکات بالا نیز بین نیروهای چپ و کمونیست صورت گرفته، ولی به وحدت آنها در تشکلی واحد نینجامیده است. چرا که وحدت کمونیستها وحدتی ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی است و به نظراً اخلاص ایدئولوژی طبقات غیرپرولتری و مشخصاً خرده بورژوائی در درون جنبش کمونیستی ایران عامل مهمی در تداوم فرقه گرایی است.

حزب رنجبران ایران بارها با شرکت در تجمع نیروهای چپ، به مخالفت با اتحاد عمل صرف موردی، پا ایجاد جبهه واحدی از کمونیستها و یا اتحاد سیاسی پایدار که نمی تواند بنیادی محکم داشته باشد، برخاسته و پلاتفرم حداقلی را برای حرکت جهت تعمیق وحدتها و رسیدن به وحدت تشکیلاتی، مطرح کرده است که براساس آن بادیگر تشکلهای و مارکسیستهای غیرمتشکل مذاکره نموده و به توافقاتی نیز رسیده است که در زیر می آوریم و این روند ادامه دارد. این نکات عبارتند از:

- ۱- قبول کمونیسم و قوانین عام آن به مثابه جهان بینی پرولتاریا و تئوری راهنمای آن در عمل.
- ۲- دفاع از دستاوردهای جنبش کمونیستی و کارگری در ۱۶۰ سال گذشته و در عین حال برخوردی انتقادی به آن.
- ۳- قبول مبارزه طبقاتی به عنوان قانون تکامل جوامع طبقاتی و ضرورت مبارزه پرولتاریا و زحمت کشان و پذیرش این امر که این مبارزه به حزب واحد سیاسی وی نیازمند است و بالاخره آن که این مبارزه ضرورتاً باید کسب قدرت سیاسی از سوی طبقه کارگر را هدف قرار دهد.
- ۴- تحقق انقلاب پرولتاریائی در ایران آغاز گذار به سوسیالیسم از طریق براندازی حاکمیت سرمایه در ایران، لغو مالکیت خصوصی بروسایل تولید و مبادله، تبدیل این مالکیت به مالکیت جمعی، کنترل و مدیریت بر تولید و توزیع می باشد.

۵- ایجاد وسیع ترین دموکراسی برای توده های کارگر و زحمت کش و جلوگیری از هرگونه تشبثات طبقات ارتجاعی و ضدانقلابی به منظور برگشت دادن جامعه نوین به سوی نظام کهنه استثمار و سرمایه داری. به سخن دیگر، ادامه مبارزه طبقاتی و انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا در جامعه سوسیالیستی علیه دشمنان طبقه کارگر و سوسیالیسم.

۶- پذیرش انترناسیونالیسم پرولتری به مفهوم همبستگی، پشتیبانی و کمک متقابل در جنبش کارگری و کمونیستی در مبارزه علیه امپریالیسم و حکومتهای ارتجاعی در جهان. این نکات هم کلام آخر نبوده بلکه مقدمه ای

هستند برای شروع مذاکرات در جهت رسیدن به وحدت.

در خاتمه از شما دعوت می کنیم به آموزش کمونیسم علمی در این مورد رجوع کرده و با حرکت از آن در جهت ضرورت وحدت کمونیستها هر چه بیشتر پافشاری نموده و در این راستا برای شما آرزوی موفقیت می کنیم.

"مادام که ما در مسائل اساسی برنامه و تاکتیک وحدت نداشتیم آشکارا می گفتیم که در دوران پراکندگی و محفل بازی زندگی می کنیم، علناً اظهار می داشتیم که قبل از متحد شدن باید مرز بندی نمود، در آن وقت ما از شکل های سازمان مشترک حتا دم هم نمی زدیم، بلکه فقط و فقط درباره ی مسائل جدید (در آن موقع واقعا هم جدید) مبارزه ی برنامه ای و تاکتیکی با اپورتونیسم چون و چرا می کردیم. اکنون این مبارزه بنابه اعتراف همه ی ما، یک وحدت کافی را تأمین نموده و در برنامه حزبی و قطعنامه های حزبی درباره ی تاکتیک فرمول بندی شده است؛ اکنون بر ماست که گام بعدی را برداریم و این گام را مابا موافقت همگی، برداشته ایم: ما شکل های سازمان واحدی را که تمام محفلهای رادیکال واحدی را در بر گرفته است تنظیم کرده ایم. ولی اکنون ما را به عقب کشیده و نیمی از این تشکلهای رادیکال ریخته اند، ما را به سوی رفتار و سلوک آنارشیستی، عبارت پردازی آنارشیستی و برقراری مجدد محفل بجای هیئت تحریریه ی حزبی عقب کشیده اند و اکنون این گام به عقب را بدین وسیله توجیه می کنند که الفباء بیش از نحو به فن درست سخن گفتن کمک می کند! - لنین - یک گام به پیش، دو گام به پس

* * *

باز هم تحلیلی در رابطه با ایران:

دو نامه زیر را از رفیقی از جنبش کمونیستی در رابطه با جنبش اخیر در ایران دریافت کرده ایم که برخورد به آنها در جلوگیری از دنباله روی کمونیستها از بورژوازی اهمیت ویژه ای دارد. برنامه اول می خوانیم:

۱- جنبش سبز در ایران:

بدلایل تاریخی خوشبختانه اغلب روشنفکران ایرانی تاریخی می اندیشند. این دستاورد بزرگی است که اینگونه اندیشیدن را دانش بشری به مردم ایران که قریباً با حکومتهای استبدادی مبارزه میکنند هدیه کرده است. ... حال ببینیم، خیلی خلاصه، منظور از این تاریخی اندیشیدن چیست، و از آن چگونه میتوان برای پاسخ به مسائل ایران استفاده نمود. نویسنده این سطور معتقد است که قبل از هر چیز بین محیط اجتماعی که در آن مردم خود را می یابند، خارج از خواسته خود، و رشد عمل کم و بیش آگاه آنها برای تغییر آن جامعه رابطه متقابلی وجود دارد. سپس اما برای تغییر بنیادی یک جامعه احتیاج است که پیش شرطهای

حداقلی از جامعه نوین نخست درون



جامعه کهن ایجاد شود. این به بیانی دیگر همان رفرم است و نه رفرمیزم... اگر این رفرمها صورت نپذیرد آنگاه هر انقلابی که تحقق پذیرد همان وضعیتی را باز تولید مینماید که انقلاب قرار بود آنرا در سیستم سیاسی قبلی ملغی نماید. انقلاب بهمین که پس از بحکومت رسیدن روحانیون به انقلاب اسلامی تغییر نام داده شد نمونه کلاسیک این فرضیه است. قیام بهمین حرکتی انقلابی - مردمی علیه استبداد سلطنتی بود که منجر به سرنگونی حکومت شبه مدرنیست شاه شد و اما بدلیل نبودن آن پیش شرطهای لازمه منجر به قدرت رسیدن دوباره استبداد که این بار شکل ایدئولوژیک آن مذهبی بود، انجامید.

پس از پیروزی انقلاب این حکومت جدید نخست شرایط بهتری را برای برخی از اقشار تهمی دست مهیا نمود. اما در روند شکل گیری هر چه بیشتر قدرت حکومتی خود را تثبیت نمود خفقان بیشتری بر جامعه مستولی شد، و نتیجتاً ماهیت استبداد سلطنتی که مردم آنرا برچیده بودند در این حکومت اسلامی دوباره متبلور شد. ولایت مطلقه فقیه تئوری چنین واقعیتی است. آیات عظام و دیگر نخبگان پان-اسلامیست که کارمندان استبداد جدید شدند از آن بعد حقوق خود را بجای تهیه نمودن از منابع اوقاف از درآمدهای سرشار نفتی که دولت استبدادی-اسلامی ذخیره مینمود دریافت نمودند. و بدین ترتیب قدرت حکومتی را بمثابه ابزاری برای استیلای سیاسی - فرهنگی و تجاوز به جان اموال مردم و کشور، و نهایتاً علیه بنیادی ترین حقوق اجتماعی - سیاسی شهروندان این کشور بکار بردند.

بنابراین ... اثبات غیرممکن بودن پیروزی یک انقلاب کامل (عدالتخواهانه و آزادی طلب) در آینده با نبودن پیش شرطهای لازمه برای ایجاد آن، منظور همان جامعه نوین، با داشتن شرایط موجود بنظر میرسد برای همگان قابل مشاهده و فهم است....

انقلاب مشروطه و انقلاب بهمین خود محصولی بودند از تغییراتی که در جامعه بوجود آمده بود و شرایط را برای خیزشهای مردمی بوجود آورده بود، به بیانی دیگر رفرمهای انجام شده پیش از آنها....

هر چه تضادهای بنیادی درونی استبداد ایرانی-اسلامی تیزتر بشوند مبارزات این طبقه اجتماعی شعله ورتر میشود و هر چقدر اصلاحات در ایران امروز در بسترهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، نظامی، مالی، و غیره عمیقتر انجام پذیرد روند تسخیر قدرت سیاسی و انقلاب اجتماعی (عدالتخواه - آزادی طلب) را برای این طبقه نوین اجتماعی بهتر فراهم مینماید.

۲- فرضیه روند تغییر، دینامیزم انقلاب، و چگونگی تکامل در ایران:

اگر مارکسیسم را بمثابه روش و اسلوبی برای شناخت پیچیدگیهای اجتماعی و تحلیل مناسبات، و از طرفی دیگر برای ارائه آلترناتیو و تغییر انقلابی در نظریه‌گریم آنگاه خواهیم دید که بدون در نظر گرفتن اینکه جوامع خود در گروه بندیهای مختلف قرار میگیرند این ابزار تنها پاسخگو برای شناخت نخواهد بود بلکه موجب سردرگمی و اشتباهات عملی نیز خواهد شد. ... به بیانی دیگر صحبت من همان نظریه رشد و توسعه نامورون و مرکب در جوامع بشری است.... با این مقدمه و بدلیل احترام به همه کسانی که در این روزها به مباحث عمیقتری درمورد روند تکاملی و تغییرات اخیر در ایران پرداخته اند من نیز در چند صفحه سعی خواهم نمود که شناخت خود را از روند تغییرات در ایران با استفاده از روش و اسلوب ذکر شده در بالا (مارکسیستی) و همچنین با بکارگیری ابزاری مربوط به همین روند تغییرات در ایران فرضیه ای را بنویسم و به دوستان ارسال کنم...

چگونگی روند تکاملی در ایران معاصر بنظر نویسنده این سطور شناخت مارکسیستی از روند و یا چگونگی تغییرات و توسعه و تکامل، بهتر است جوامع بشری را حداقل به دو گروه که ذاتاً با یکدیگر متفاوت هستند تقسیم کند. گروه اول آن جوامع پیشرفته (غربی) است که در آنها ساختارهای اجتماعی - اقتصادی و نهادهای اجتماعی - سیاسی بطور بنیادی با آن چیزی که در گذشته بوده اند تفاوت دارند و این تغییرات بوجود آمده را دینامیزم درونی خود آن جامعه شکل داده ایجاد نموده است. گروه دوم از جوامع بشری آنهایی هستند که اصطلاحاً شرقی نام گرفته بدین دلیل که ساختارهای اجتماعی - اقتصادی و نهادهای اجتماعی - سیاسی در آنها قبلاً ایستایی داشته (یا حتی کاملاً راکد بوده) چراکه دینامیزمی در این جوامع وجود نداشته که جامعه را قادر به ایجاد تغییرات از درون نماید. ولیکن علیرغم این واقعیت با گذشت زمان و بدلائل مختلف تاریخی این جوامع در معرض تهاجم و تاثیر پذیری شدید (همچون جنگ و استثمار) از سوی جوامع پیشرفته قرار گرفته اند که در اینصورت تغییرکردن به یکی از اجزاء بنیادی لاینفک از خصوصیات این جامعه درآمده بطوریکه رابطه

دیالکتیکی و فی مابینی این دسته از جوامع با جوامع پیشرفته آنچنان درهم تنیده شده که نتیجتاً روند و یا چگونگی تغییرات و توسعه و تکامل آنرا امکانپذیر و فهم آنرا برای ما امکانپذیر مینماید.

ایران بدلائل ایستایی تاریخی و رکود در گذشته (کمبود آب و خشکی در اغلب مناطق جغرافیایی و از طرفی دیگر دولت استبدادی متمرکز) پس از دو شکست پی در پی از ارتش روسیه و ضعیف شدن ساختار دولت مرکزی و گشوده شدن درهای ایران بروی نوگرایی و بالعکس، و ایجاد روابط طولانی دراز مدت متقابل با جوامع پیشرفته نتیجتاً به گروه دوم از این جوامع تعلق داشته که بهمین دلایل در آن دینامیزم تغییرات اجتماعی - اقتصادی و اجتماعی - سیاسی ایجاد و همچنین نوگرایی آغاز شده است.

اثرگذاری جوامع پیشرفته بر ایران انقلابی بود چراکه آنها غایتاً جامعه ایران را مجبور به پذیرفتن شکلی نو از مدیریت اجتماعی - اقتصادی نموده که توانست سلسله مراتب اجتماعی سنتی را نقب بزند. تجدد بر نخبگان موجود در ایران تاثیر گذاشت و موجب تغییر در آنها شد. تجدد همچنین الگوهای جدید اندیشه را مرسوم نمود که آنها نیز غایتاً معیارهای مقایسه ای در جامعه بوجود آوردند. گردش بسوی تجدد میتواندست حتی نتیجه انبساط سرمایه یا شبه استعمار باشد که ایران در این مورد مشخص از نظر سیاسی مستقل باقی ماند. بااینحال، در هر گردش تاثیرات میتوانند بنیادی و حتی تاثیر سریعتری داشته باشند اگر این گردش از آن دوره اصلی انبساط سرمایه پیشتر بوقوع پیوسته باشد. در این مورد مشخص ضرورت چالشگری و مبارزه برای استقلال داشتن به پذیرش بیشتر روشهای اجتماعی - اقتصادی و توسعه تکنولوژیکی انجامیده که بنابراین خود به خود به گسترش از هم پاشیدگی و تجزیه بیشتر در روش زندگی موجود میگردد. ...

این وضعیت منحصر بفرد مشخصه های روند تغییر و توسعه در جامعه ایران معاصر است که جزئیات آنرا در زیر میتوان دنبال نمود.

الف - مدرنیزم (رشد و توسعه) در ایران اگرچه کامل نیست ولیکن در بعضی جهات همانقدر پیشرفته است که کشورهای پیشرفته.

ب - از طرفی دیگر بعضی از بخشهای جامعه تغییری بنیادی نکرده اند، حداقل



انقلاب ساده است و در اروپا مشکل. اما انقلاب در اروپای پیشرفته در ساختمان جهان نو ساده است و در روسیه، پیشروی انقلاب به مراتب سخت تر از اروپاست. وی هم چنین تاکید می کند که یا رفرمها زمینه را برای بروز انقلاب فراهم می کنند و یا انقلاب زمینه را برای انجام رفرمها میسر می سازد اما پیوسته تعیین کننده در ایجاد تغییر، سیاست انقلابی است.

با توجه به آن چه که گفتیم، امروز در جنبش سبز نه تنها بخشی از بورژوازی در قدرت، بلکه بورژوازی دراپوزیسیون نظیر سلطنت طلبان و مشروطه خواهان و طرفداران جمهوری بدون پیشوند یا پسوند اسلامی هم قرار دارند و اگر با چنان هیجانی در این جنبش شرکت می کنند، از ترس آن است که جنبش توده ای با رادیکال شدن فرصتی به آنها ندهد تا چند صباحی با استفاده از اشتباهات رقیب بر سر کار آمده، بخش یزرگی از کیک پُرملاط ایران را بخود اختصاص دهند. شکست انقلاب مشروطیت و انقلاب بهمن ناشی از قدرت برتر امپریالیستها و متحدان داخلی آنها در مقابل مردم بود - مردمی که به دلیل حاکمیت دیکتاتوری سیاه از حق هرگونه تشکل محروم بودند و نه صرفا به خاطر عقب مانده گی و وجود بقایای نیروهای ارتجاعی کهن. ما منکر این نیستیم که بورژوازی داخلی و امپریالیسم تا آنجا که بتوانند برای عقب نگه داشتن آگاهی مردم دست به هر کاری زده و خواهند زد و به این اعتبار عقب مانده گی نیز بارسنگینی است برگرده ی مردم. اما مگر نه این است که این نیروهای ارتجاعی داخلی و بین المللی صد سال است که در قدرت بودند و اگر قصد ایجاد نظام متعارف بورژوائی را داشتند، می توانستند. پس بیشتر از آن که به رفرم برای ایجاد نخبیر دل ببندیم باید به انقلاب و ایجاد تغییر از این طریق خدمت کنیم و پس از پیروزی انقلاب رفرمهای لازم را به اجرا درآوریم. ما مخالف رفرمهایی به سود توده های کارگر و زحمت کش نیستیم. اما امید بستن به این که از طریق رفرم شرایط برای انقلاب کردن مهیاتر خواهد شد، انتظاری دور و دراز، غیرواقعی و به تنهایی کافی نیست. جنبش سبز هم با تکیه به قانون اساسی جمهوری اسلامی و "عدم ساختار شکنی"، آن چنان جنبشی نیست که حتما قادر باشد رفرمهایی به نفع توده های مردم انجام دهد. ۸ سال حاکمیت رفرمیستهای اسلامی در ایران این واقعیت را به عیان نشان داد!

هیئت تحریریه

سیاسی حاکمیت این یا آن طبقه ضرورت دارد که هزاران سال است در راس جوامع در خدمت این یا آن طبقه قرار گرفته اند و انجام تغییرات بنیادی در هر نظام طبقاتی اساسا از سرنگونی نظام کهن و شکستن ماشین دولتی آن حاصل می شود، لذا در نهایت این سیاست پیشرو طبقاتی است که در هر جامعه و با اتکاء به مبارزه ی طبقاتی استثمار شده گان علیه استثمارگران حاکم تعیین کننده در روند تغییرات است و به همین دلیل مارکس مبارزه طبقاتی را موتور اصلی حرکت جوامع دانسته و لنین تاکید می کند که سیاست بیان فشرده ی اقتصاد است و نه رفرمها

نتیجه آن که در جامعه طبقاتی آن چه که به طور عینی روی می دهد، مجموعه تضادهای موجود بین حاکمان و محکومان و بین خود حاکمان و یا خود محکومان است که باز هم کمونیسلم علمی تاکید می کند که حل این تضادها از طریق پیدا کردن تضاد عمده در هر برهه ای از زمان و حل آن می گذرد. این تضادها ضرورتا بیان طباق النعل به النعل تضادهای زیربنائی نیستند و به همین علت در جریان بروز تضادات طبقاتی، آن طبقاتی که آمادگی لازم را برای مقابله با حریفان خود داشته باشند، قدرتی شوند مسیر تغییرات را در جهتی که مایل هستند بگشانند. طبعاً هر چه جامعه ای از نظر زیربنائی رشد یافته تر باشد، حل تضادهای موجود بعد از تغییر و یا بروز انقلاب ساده تر می گردد. اما اگر از این جا به این نتیجه برسیم که پس چراسبرنکنیم تا به قول معروف "میوه به قدری برسد که با تلنگری خودبه خود بیافتد" و اتفاقا رفرمیستها مدافع سرسختانه چنین نظری هستند، می بینیم که در صد و اندی سال گذشته رفرمیستها و رویزیونیستها در جنبش کارگری جهان بزرگ ترین تفرقه ها را در این جنبش از طریق درپیش گرفتن رفرمیسم به وجود آورده اند و با وجودی که میوه نظام سرمایه داری مالی در حد فراملی به قدری گندیده شده است که جهان را به سوی بربریت می برد، اما هنوز تغییرات انقلابی نه در این کشورها با تمامی رفرمهایی که صورت گرفته، بلکه با تمام مشکلاتی که به قول شما بعدا بروز خواهند کرد، در کشورهای صورت گرفته است که تضادهای طبقاتی بسیار حاد شده اند. و این که برخلاف نظر مارکس و انگلس، به دلیل تغییراتی که در ساختار سرمایه داری و گذاران از مرحله ی رقابت سرمایه های آزاد به رقابت سرمایه های انحصاری رخ داد، انقلاب پرولتری نه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، بلکه در کشورهای به مراتب عقب افتاده سرمایه داری و در حلقه های ضعیف زنجیر اسارت امپریالیستی به وقوع پیوستند، نشان داد که رفرمها شرطی برای تحول هستند، اما اساس تحول به شمار نمی آیند. لنین این وضعیت را چنین توصیف می کند که در کشور تزارها و راسپوتین ها انجام

بصورت صوری، بنابراین اثر کلی گذاشته شده از سوی جوامع پیشرفته بر ایران قرینه نیست چرا که تقسیم ثروت و توزیع قدرت ناموزون است که این خود نیز جامعه را به گروه های مختلفی تقسیم کرده که نه منطقاً و نه مستقیماً بایکدیگر هیچگونه رابطه ای ندارند.

پ - در مجاورت خیلی نزدیک قرار گرفتن روشهای زندگی بسیار نو و بسیار سنتی در جامعه بی ترتیبی کاملی را ایجاد نموده که نتیجه آن حرکتی است بسوی مجموعه وضعیت اجتماعی - سیاسی کلی که در بعضی از جنبه ها مترقی ولیکن در جنبه های دیگر خود مغلوب سازی است.

ت - زیست مشترک دو مدل اجتماعی - سیاسی متضاد در یک جامعه با خود مقایسه گرایی و هوشیاری از موجودیت آلترناتیو را آورده و عاقبت به آگاهی تجدیدگرایی رسیده که خود دریافتی است انقلابی.

ث - مدیریت اجتماعی - اقتصادی و نهادهای اجتماعی - سیاسی جدید منجر به آفرینش اهداف و آرزوهای شد که در مغایرت و ناسازگاری با گذشته بودند اما بدین دلیل که روشهای جدید هنوز کاملاً پذیرفته نشده و روشهای کهنه هنوز کاملاً کنار گذاشته نشده بودند در نتیجه موجب سردرگمی در مورد اهداف جامعه و تضاد شدید بین آنها شد.

ج - تضاد ذاتی در یک توسعه اجتماعی - اقتصادی ناموزون، رشد آگاهی همگانی در مورد زندگی نوین و آلترناتیوها، ستیز بر سر اهداف، و امثال اینها در جامعه ناهماهنگی و بی ثباتی بوجود آورده و این خود شرایط سیاسی را که بالقوه برای انفجار آماده است، مهیا مینماید. در این رابطه ویژگی ذاتی و دینامیک تازگی تغییر را در جامعه اجتناب ناپذیر کرده و این تغییرات همانند همان جامعه مشخصه های غیر قابل پیش بینی، بیسابقه، بهم پیوسته ترکیبی، نمایشی از اشکال کهن و معاصر خواهد داشت.

داریوش راد ۲ - اگوست ۲۰۰۹

دونکته ی پایه ای در نوشته رفیق داریوش راد مطرح شده که عبارتند از: (۱) تغییرات زیر بنائی و برخی تغییرات روبنائی زمینه ساز تغییر انقلابی اند (رفرمها). (۲) این تغییرات در هر کشور شکل ویژه خود را دارند. در توضیح این دونکته نیز وی دست به بررسی هائی زده که در این مختصر پرداختن به تمامی آنها ممکن نیست و فقط بانکر این که از دیدگاه کمونیسلم علمی، تضادهای درونی هر سیستم اجتماعی اساس تحول و تضادهای بیرونی شرط تحول اند و ایران هم از این قاعده مستثنا نیست، به دونکته ی اصلی مطرح شده شما، می پردازیم. از نظر کلی ما با هر دوی این ارزیابیها موافقیم. اما در مورد نکته اول ملاحظاتی داریم به شرح زیر: از آن جا که برای حفظ یک نظام استثمارگری موجود در جامعه، دولت طبقاتی به مثابه نمود



دموکراسی زیرسایه بمب افکنها!

شده اند! از مدت‌ها پیش زمزمه ی تقلب در انتخابات در همه جا پخش شده و به سبک افغانی یک نفر در چند برگه ی انتخاباتی و با اسامی مختلف می تواند رای بدهد، حتی اگر به سن قانونی هم نرسیده باشد و گویا مرکی هم که برای تعیین رای دهی افراد در نظر گرفته شده بود، جهت انجام ساده تقلب سریعاً پاک می شد! آخر دولت اسلامی افغانستان از دولت دوست و برادر اسلامی خود در ایران آموخته است که می شود کلیه ترندها را به کار بُرد بدون این که صدای کسی هم به جایی برسد! به علاوه تطمیع رای دهنده

ای است که امکان تبلیغات توسط بسیاری از کاندیداها به حداقل می رسد. کما این که با وجودی که گزارش از خشونت‌ها توسط مخبران را در این روز انتخاباتی ممنوع اعلام نمود، در اثر درگیری‌ها طی ۲۰ اوت فقط در شهرهای بزرگ افغانستان بیش از ۲۰ نفر کشته و یا زخمی شدند که بیشترین شان زنان و کودکان بودند. به علاوه گله ای هم از ناظران بین المللی به گفته ای ۳۰۰۰ نفر در کف حمایت ۱۰۰ هزار سرباز ارتشهای اشغال گر ناتو و ۱۷۰ هزار نیروی مسلح رژیم پوشالی افغانستان، برای تامین "سلامت" انتخابات وارد عمل

پنج شنبه ۲۰ اوت مطابق با ۲۹ مرداد، معجزه دموکراسی پارلمانتاریستی امپریالیستی این بار در افغانستان به نمایش گذاشته شد و رای گیری جهت انتخاب ریاست جمهوری و شوراهای ایالتی صورت گرفت. دونفر در صدر لیست نامزدهای ریاست جمهوری (از ۳۱ نفر کاندیدا)، رئیس جمهور کنونی حامد کرزای و وزیر امور خارجه سابق وی دکتر عبدالله عبدالله هستند و رقابت اصلی بین این دونفر خواهد بود که به مصداق "سگ زرد برادرشغال" می باشند. در ظاهر امر در افغانستان احزاب آزادند که کاندید بدهند اما عدم امنیت موجود در افغانستان به گونه

پاسخ های در خود تامل به پرسش های حائز اهمیت

مطرح کردند. علت دوم این است که اقتصاد آمریکا علیرغم وجود بحران های متنوع در درونش تا سال ها به عنوان بزرگترین اقتصاد جهان به بقای خود ادامه داده و هیچ قدرت و یا ترکیبی از قدرت ها نخواهند توانست قدر قدرتی " بلامنازع " آمریکا را مشخصا در حیطه نظامیگری به چالش جدی بطنند. در این نوشتار نگارنده به پرسش هایی که رفقای این نشریه و نیز دانشجویان درباره دیدگاه های مارکسیستی متعلق به کمپ اول (آنها) که سقوط آمریکا از قله رهبری نظام

را از قله قدر قدرتی و تفوق بویژه در گستره نظامی کف بینی کنیم. این بخش از صاحب نظران (مثل جان بلامی فاستر) معتقدند که به دو علت اصلی نمی توان ریزش و سقوط آمریکا را در سال های آینده پیش بینی کرد. علت یکم این است که در حال حاضر قدرت های بزرگ هم در کشورهای جنوب (چین ، هندوستان ، برزیل و....) و هم در کشورهای شمال (ژاپن ، اتحادیه اروپا ، روسیه و....) چه به صورت یک جانبه و چه به صورت چند جانبه نمی خواهند (و یا قادر نیستند) که به عنوان یک بدیل جدی در مقابل آمریکا

بحران های جاری بویژه در زمینه های اقتصادی و مالی و گسترش پی آمدهای فلاکت بار منبعت از این بحران ها ، بسیاری از صاحب نظران درون حلقه های چپ منجمله بخشی از مارکسیست ها را متقاعد ساخته که " قرن آمریکائی " به پایان عمر خود رسیده و رهبری بلامنازع " کاخ سفید " بعد از سال ها " شکوفائی " و قدر قدرتی در سر اشیب سقوط قرار گرفته و امکان شفا و بازسازی آن (در راس نظام جهانی) میسر نیست. ولی بعضی دیگر بر آن هستند که هنوز زود است که سقوط و فروپاشی آمریکا

از نامه های رسیده:

برد تبدیل به یک دیکتاتوری بی پایه و ورشکسته می شود که ایدئولوژی ریش رنگ باخته، رسوا گشته و تنها مکی بر نیروی سرکوب مزدور است. دولت احمدی نژاد سعی کرده که بطور مصنوعی برای عده ای از مردم منافع اقتصادی در حفظ حکومت ایجاد کند. در این راستا اقداماتی مثل پرداخت پول نقد به هنگام سفرهای استانی، اعطای وام های «خود اشتغالی» (که حکومت خودش بهتر از هر کس می داند با این وام ها برای کسی اشتغال ایجاد نمی شود)،

هم آشتی ناپذیر نیست. به علاوه حتی با تغییر حاکمیت و مثلاً افتادن قدرت به دست بورژوازی سکولار ماهیت رژیم عوض نخواهد شد. هیئت تحریریه با سلام به نظر می رسد رژیم جمهوری اسلامی با از دست دادن آخرین پایگاههای مردمی اش در حال تغییر ماهیت دادن (تاکید از ما!) است و حکومت فاشیستی که زمانی سرکوب را با تکیه بر بخشی از مردم علیه بخشی دیگر بکار می

تحلیلی از وضعیت حاکمان در ایران:
این تحلیل را رفیقی از جنبش کمونیستی فرستاده است که برای آگاهی خواننده گان رنجبر ماهانه می آوریم. در ضمن یادآوری می کنیم که از نظر حزب رنجبران ایران، جنبش سبز جنبش یک دست و متعلق به بورژوازی متوسط نمی باشد، بلکه جنبشی است که در آن بورژوازی غیر بوروکراتیک و به ویژه بورژوازی بزرگ اعم از بودن در قدرت و یا در اپوزیسیون، نقش داشته و تضادش با بورژوازی بوروکراتیک

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید:

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر:

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس غُرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org